



غریب پیروز، پیام رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای به کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام.

مشخصات نشر: فارسی، مشهد، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری: ۱۱۱ ص

شابک: ۹۷۸-۹۴۶-۰۲-۰۹۸۵۰-۱

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. پیام. ۲. سخنرانی.

الف. انتشارات آستان قدس رضوی ب. اداره تولیدات فرهنگی معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی.

۲۹۸ / ۷۷۴ BP ۲۶۴ / م-۸۶۴

۱۳۸۶

کتابخانه ملی ایران ۳۹۸۷۶-۸۶ م



غریب پیروز، پیام رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای
به کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام.

تهیه و تدوین: اداره تولیدات فرهنگی

نوبت چاپ: چهارم، ۱۳۹۲

شمارگان: ۵۰۰۰۰

ناشر: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

صفحه آرا: مصطفی معمی وند

شابک: ۹۷۸-۹۴۶-۰۲-۰۹۸۵۰-۱

چاپ: موسسه فرهنگی قدس

نشانی تهیه کننده: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی

اداره تولیدات فرهنگی. تلفن ۲۰۰۲۵۶۷

صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۵۷۳

حق چاپ محفوظ است.



فهرست

پیام رهبر فرزانه انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی به کنگره جهانی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>	۹
مقدمه.....	۱۱
بزرگ ترین هنر امام علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small> در نبرد پنهان سیاسی.....	۱۲
تشکیل نظام اسلامی.....	۱۳
آغاز امامت.....	۱۵
علویان و مأمون.....	۱۵
اوضاع مأمون.....	۱۶
تدبیر الهی.....	۱۸
تحلیل اوضاع و اهداف مأمون.....	۱۹
هدف نخست.....	۱۹
دو ویژگی شیعیان.....	۱۹
درماندگی مأمون.....	۲۰
هدف دوم.....	۲۱
هدف سوم.....	۲۲
هدف چهارم.....	۲۲
هدف پنجم.....	۲۳
هدف ششم.....	۲۳
فریب دادن همه.....	۲۴
زهر کینه.....	۲۴
تدابیر امام رضا <small>علیه السلام</small>	۲۶
تدبیر اول.....	۲۶



۲۷	تدبیر دوم
۲۸	تدبیر سوم
۲۹	حیلۀ مأمون
۳۰	نماز عید
۳۰	تدبیر چهارم
۳۱	اعلان امامت
۳۲	آزادی محبت
۳۲	تدبیر پنجم
۳۳	مسیر حرکت
۳۳	تدبیر ششم
۳۵	پیروز حقیقی
۳۶	طعم شکست
۳۷	شایعه سازی
۳۷	دست یازی به خاشاک
۲۸ تیر	سخنرانی مقام معظم رهبری 'مدظله العالی'
۱۳۶۵	۳۹
۴۱	زندگی سیاسی ائمه <small>علیهم السلام</small>
۴۴	مبارزه سیاسی ائمه <small>علیهم السلام</small>
۵۰	ترسیم کلی مبارزه ائمه <small>علیهم السلام</small>
۵۲	ویژگی دوره اول مبارزه
۶۳	مسئولیت های امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۷۷	وضع دوران امام باقر <small>علیه السلام</small>
۷۹	فرق منا با عرفات و مشعر و مکه
۸۱	دوران زندگی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۸۷	ویژگی های دوره دوم مبارزه



- ۹۴.....ویژگی های دوره سوم مبارزه
- ۹۵.....ادعای امامت و دعوت به آن
- ۹۷ اصرار خلفا بر انتساب ولایت به خود
- ۱۰۰ حمایت ائمه علیهم السلام از مبارزین
- ۱۰۲..... زندان ها و تبعیدها در زندگی ائمه علیهم السلام
- ۱۰۲..... برخورد خلفا با ائمه علیهم السلام
- ۱۰۵..... برداشت اصحاب ائمه از خط و مشی آنان
- ۱۰۸..... علت بغض و خصومت خلفا با ائمه علیهم السلام
- ۱۱۰ . معارضه اصحاب ائمه علیهم السلام با دستگاه خلافت
- ۱۱۱ مسئله تقیه



پیام رهبر فرزانه انقلاب،
حضرت آیت الله خامنه‌ای مدظله العالی
به کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام



مقدمه

کتابی که مقابل دیدگان شماست، حاوی پیام رهبر فرزانه انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای 'مدظله‌العالی' است که در سال ۱۳۶۳ به کنگره جهانی حضرت رضا (علیه السلام) ارائه شده است.

این پیام که به طور موجز به تبیین اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران خلافت اموی و عباسی می‌پردازد، با بیانی شیوا، بسیاری از زوایای تاریک آن دوران را روشن می‌کند و به تحلیل مسائل و رویدادهایی چون ولایتعهدی آن حضرت (علیه السلام) و تأثیر متقابل آن بر جهان اسلام و دستگاه خلافت عباسیان می‌پردازد؛ به طوری که پاسخ‌گوی سؤالات بی‌شماری است که حتی ممکن است در ذهن بسیاری از ارادتمندان نیز وجود داشته باشد.

اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی در راستای پاسخ‌گویی به نیازهای زائران حضرت رضا (علیه السلام) و باتوجه به تناسب موضوع، این پیام را با عنوان «غریب پیروز» تدوین و چاپ کرده است؛ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.



بزرگ‌ترین هنر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در نبرد پنهان سیاسی

باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه علیهم السلام، به‌درستی شناخته نشده و ارج و منزلت جهاد مرارت‌بار آنان حتی برای شیعیانشان نیز پوشیده مانده است.

علی‌رغم هزاران کتاب كوچك و بزرگ و قدیم و جدید درباره زندگی ائمه علیهم السلام، امروز همچنان غباری از ابهام و اجمال، بخش عظیمی از زندگی این بزرگواران را فرا گرفته و حیات سیاسی برجسته‌ترین چهره‌های خاندان نبوت که دو قرن و نیم از حساس‌ترین دوران‌های تاریخ اسلام را در بر می‌گیرد، با غرض‌ورزی یا بی‌اعتنایی یا کج‌فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبه‌رو شده است. این است که ما از يك تاريخچه مدوّن و مضبوط درباره زندگی پرحادثه و پرماجرایی آن پیشوایان، تهی هستیم.

زندگی امام هشتم علیه السلام، قریب بیست سال از این دوره تعیین‌کننده و مهم را فرا گرفته [است] و از جمله برجسته‌ترین بخش‌های آن است که بجاست درباره آن، تأمل و تحقیق لازم به کار رود.



تشکیل نظام اسلامی

مهم‌ترین چیزی که در زندگی ائمه علیهم‌السلام، به طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرائنه پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت علیهم‌السلام، مبارزه سیاسی خود را با شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه، بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود. بی‌شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی علیهم‌السلام و رفع تحریف‌ها و کج‌فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی، نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت علیهم‌السلام به حساب می‌آمد؛ اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت علیهم‌السلام به [این] هدف‌ها محدود نمی‌شد و بزرگ‌ترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود.

بیشترین دشواری‌های زندگی مرارت‌بار و پر از ایثار ائمه علیهم‌السلام و یاران آنان، به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه علیهم‌السلام، از دوران امام سجاد علیه‌السلام و بعد از حادثه عاشورا به زمینه‌سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند.



در تمام دوران صد و چهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم علیه السلام، جریان وابسته به امامان اهل بیت، یعنی شیعیان، همیشه بزرگترین و خطرناکترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد. در این مدت، بارها زمینه‌های آماده‌ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد، به پیروزی‌های بزرگی نزدیک گردید.

اما، در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می‌آمد و غالباً بزرگترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان، با به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت علیه السلام وارد می‌گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید، اختناق و فشار و سخت‌گیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه، به زمان طولانی دیگری نیاز بود. ائمه علیهم السلام در میان طوفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک، اما عمیق و تند و پایدار، از لابه لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند و این خنجر بُرنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد.



آغاز امامت

هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از سال‌ها حبس در زندان هارونی، مسموم و شهید شد، در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناق کامل حکم فرما بود.

در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران امام علی بن موسی علیه السلام «از شمشیر هارون، خون می‌چکید»، بزرگ‌ترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشییع را از گزند طوفان حادثه سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود و با شیوه تقیه‌آمیز و شگفت‌آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود، حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرترین خلفای بنی‌عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم، مبارزات عمیق امامت را ادامه داد.

تاریخ نتوانسته است ترسیم روشنی از دوران ده‌ساله زندگی امام هشتم علیه السلام، در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج‌ساله جنگ‌های داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند.

علویان و مأمون

اما به تدبیر می‌توان فهمید که امام هشتم علیه السلام در این دوران، همان مبارزه درازمدت



اهل بیت علیهم السلام را که در همهٔ اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته، با همان جهت‌گیری و همان اهداف ادامه می‌داده است.

هنگامی که مأمون در سال ۱۹۸ از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و خلافت بی‌منازع را به چنگ آورد، یکی از اولین تدابیر او حل مشکل علویان و مبارزات تشییع بود.

او برای این منظور، تجربهٔ همهٔ خلفای سلف خود را پیش چشم داشت؛ تجربه‌ای که نمایشگر قدرت، وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاه‌های قدرت از ریشه‌کن کردن و حتی متوقف و محدود کردن آن بود. او می‌دید که سطوت و حشمت هارونی، حتی با به‌بندکشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم علیه السلام در زندان هم نتوانست از شورش‌ها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود.

اوضاع مأمون

او اینک درحالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و به‌علاوه بر اثر جنگ‌های داخلی میان بنی‌عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می‌کرد، بی‌شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی‌تری بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی



خطر شیعیان برای دستگاه خود، واقع بینانه
فکر می کرد.

گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده ساله
بعد از شهادت امام هفتم علیه السلام تا آن روز و به ویژه
فرصت پنج ساله جنگ های داخلی، جریان
تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن
پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و
درصدد مقابله با آن برآمد و به دنبال همین
ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام
هشتم علیه السلام از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی
ولیعهدی به آن حضرت پیش آمد و این حادثه
که در همه دوران طولانی امامت، کم نظیر و یا
در نوع خود بی نظیر بود، تحقق یافت.

در این حادثه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
در برابر يك تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و
در معرض يك نبرد پنهان سیاسی که پیروزی
یا ناکامی آن می توانست سرنوشت تشیع را
رقم بزند، واقع شد.

در این نبرد، رقیبی که ابتکار عمل را به
دست داشت و با همه امکانات به میدان
آمده بود، مأمون بود. مأمون با هوشی سرشار و
تدبیری قوی و فهم و درایتی بی سابقه، قدم در
میدانی نهاد که اگر پیروز می شد و می توانست
آن چنان که برنامه ریزی کرده بود، کار را به



انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می‌یافت که از سال چهل هجری، یعنی از شهادت علی بن ابیطالب علیه السلام، هیچ‌یک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند؛ یعنی می‌توانست درخت تشیع را ریشه‌کن کند و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت‌های طاغوتی فرو رفته بود، به کلی نابود سازد.

تدبیر الهی

اما امام هشتم علیه السلام با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود، به طور کامل شکست داد و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه‌کن نشد؛ بلکه حتی سال ۲۰۱ هجری، یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت‌ترین سال‌های تاریخ تشیع شد و نفس تازه‌ای در مبارزات علویان دمیده شد.

و این همه، به برکت تدبیر الهی امام هشتم علیه السلام و شیوه حکیمانه‌ای بود که آن امام معصوم علیه السلام در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد.

برای اینکه پرتویی بر سیمای این حادثه عجیب افکنده شود، به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام علیه السلام در این حادثه می‌پردازیم.



تحلیل اوضاع و اهداف مأمون

مأمون از دعوت امام هشتم علیه السلام به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب می کرد:

هدف نخست

اولین و مهم ترین آن [هدف]ها تبدیل صحنه مبارزات حادّ انقلابی شیعیان، به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی خطر بود. همان طور که گفتم، شیعیان در پوشش تقیّه، مبارزاتی خستگی ناپذیر و تمام نشدنی داشتند.

دو ویژگی شیعیان

این مبارزات که با دو ویژگی همراه بود، تأثیر توصیف ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت. آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست.

شیعیان با اتکا به این دو عامل، نفوذ اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبان خود می رساندند و هرکسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود، به آن طرز فکر، متمایل و یا مؤمن می ساختند.

و چنین بود که دایره تشیع، روز به روز در دنیای اسلام گسترش می یافت و همان



مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی، اینجا و آنجا، در همه دوران‌ها قیام‌های مسلحانه و حرکات شورش‌گرانه را بر ضد دستگاه‌های خلافت سازماندهی می‌کرد.

درماندگی مأمون

مأمون می‌خواست یک باره، آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام علیه السلام را از میدان مبارزه انقلاب، به میدان سیاست بکشاند و به این وسیله، کارآیی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفا روزه‌به‌روز افزایش یافته بود، به صفر برساند.

با این کار، مأمون آن دو ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می‌گرفت؛ زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق‌العنان وقت و متصرف در امور کشور است، نه مظلوم است و نه آن‌چنان مقدس.

این تدبیر می‌توانست فکر شیعی را هم در ردیف بقیه عقاید و افکاری که در جامعه طرفدارانی داشت، قرار دهد و آن را از حد یک تفکر مخالف دستگاه که اگرچه از نظر دستگاه‌ها ممنوع و مبعوض است، از نظر مردم به خصوص ضعفا پرجاذبه و استفهام‌برانگیز است، خارج سازد.



هدف دوم

[هدف] دوم، تخطئه مدعی تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت‌ها بود.

مأمون با این کار به همه شیعیان مژورانه ثابت می‌کرد که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن خلافت‌های مسلط که همواره جزو اصول اعتقادی شیعه به حساب می‌آمده است، يك حرف بی‌پایه و ناشی از ضعف و عقده‌های حقارت بوده است؛ چه اگر خلافت‌های دیگران نامشروع و جابرانه بود، خلافت مأمون هم که جانشین آن‌هاست، می‌باید نامشروع و غاصبانه باشد و چون علی بن موسی الرضا علیه السلام با ورود در این دستگاه و قبول جانشینی مأمون، او را قانونی و مشروع دانسته، پس باید بقیه خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و این، نقض همه ادعاهای شیعیان است.

با این کار، نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضا علیه السلام بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگان اعتراف می‌گرفت؛ بلکه یکی از ارکان اعتقادی تشیع یعنی ظالمانه بودن پایه حکومت‌های قبلی را نیز درهم می‌کوبید. علاوه بر این، ادعای دیگر شیعیان، مبنی بر



زهد و پارسایی و بی‌اعتنایی ائمه علیهم‌السلام به دنیا نیز با این کار نقض می‌شود که آن حضرت فقط در شرایطی که به دنیا دسترسی نداشته‌اند نسبت به آن زهد می‌ورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا به روی آنان باز شد، به سوی آن شتافتند و مثل دیگران، خود را از آن متنعم کردند.

هدف سوم

[هدف] سوم، اینکه مأمون با این کار، امام را که همواره يك كانون معارضه و مبارزه بود، در کنترل دستگاه‌های خود قرار می‌داد. به جز خود آن حضرت علیه‌السلام، همه سران و گردنکشان و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود درمی‌آورد و این موفقیتی بود که هرگز هیچ يك از اسلاف مأمون، چه بنی‌امیه و چه بنی‌عباسی، بر آن دست نیافته بودند.

هدف چهارم

[هدف] چهارم، اینکه امام را که يك عنصر مردمی و قبله امیدها و مرجع سؤال‌ها و شکوه‌ها بود، در محاصره مأموران حکومت قرار می‌داد و رفته‌رفته رنگ مردمی بودن را از او می‌زدود و میان او و مردم و سپس میان او و عواطف و محبت‌های مردم فاصله می‌افکند.



هدف پنجم

[هدف] پنجم این بود که با این کار، برای خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب می‌کرد. طبیعی بود که در دنیای آن روز، همه او را برای اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیتی مقدس و معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته است، ستایش کنند.

و همیشه چنین است که نزدیکی دین داران به دنیا طلبان، از آبروی دین داران می‌کاهد و بر آبروی دنیا طلبان می‌افزاید.

هدف ششم

[هدف] ششم، آنکه در پندار مأمون، امام با این کار به يك توجیه‌گر دستگاه خلافت بدل می‌گشت. بدیهی است، شخصی در حد علمی و تقوایی امام، با آن حیثیت و حرمت بی‌نظیری که وی به‌عنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت، اگر نقش توجیه‌حوادث را در دستگاه حکومت بر عهده می‌گرفت، هیچ‌نغمه‌مخالفی نمی‌توانست خدشه‌ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد. این، خود در حکم حصار منیعی بود که می‌توانست همه خطاها و زشتی‌های دستگاه خلافت را از چشم‌ها پوشیده بدارد.



به جز این‌ها، هدف‌های دیگری نیز برای
مأمون متصور بود.

فریب دادن همه

چنان‌که مشاهده می‌شود این تدبیر،
به قدری پیچیده و عمیق است که یقیناً
هیچ‌کس جز مأمون نمی‌توانست آن را به خوبی
هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و
نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی‌خبر
بودند.

از برخی گزارش‌های تاریخی چنین برمی‌آید
که حتی 'فضل بن سهل'، وزیر و فرمانده کل و
مقرب‌ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت
و محتوای این سیاست بی‌خبر بوده است.
مأمون حتی برای اینکه هیچ‌گونه ضربه‌ای
بر هدف‌های وی از این حرکت پیچیده وارد
نیاید، داستان‌های جعلی برای علت و انگیزه
این اقدام می‌ساخت و به این‌وآن می‌گفت.

زهر کینه



حقاً باید گفت سیاست مأمون از پختگی و
عمق بی‌نظیری برخوردار بود؛ اما آن سوی دیگر
این صحنه نبرد، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
است. و همین است که علی‌رغم زیرکی

شیطنت‌آمیز مأمون، تدبیر پخته و همه‌جانبه او را به حرکتی بی‌اثر و بازیچه‌ای کودکانه بدل می‌کند؛ مأمون با قبول آن همه زحمت و باوجود سرمایه‌گذاری عظیمی که در این راه کرد، از این عمل، نه تنها طزفی برنبت؛ بلکه سیاست او با سیاستی بر ضد او بدل شد؛ تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را هدف گرفته بود، خود او را آماج قرار داد؛ به طوری که بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه تدابیر گذشته خود را کأن لم یکن شمرده، بالاخره همان شیوه‌ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه گذشتگانش در پیش گرفته بودند؛ یعنی «قتل».

و مأمون که در آرزوی چهره قداست‌مآب و خلیفه‌ای موجه و مقدس و خردمند این همه تلاش کرده بود، سرانجام در همان مزبله‌ای که همه خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند، یعنی فساد و فحشا و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلطید. دریده شدن پرده ریای مأمون را با زندگی پانزده ساله او پس از حادثه ولیعهدی در ده‌ها نمونه می‌توان مشاهده کرد که از جمله آن به خدمت گرفتن قاضی القضاة فاسق و فاجر و عیاش همچون یحیی بن اکثم و هم‌نشینی و مجالست با عموی خواننده و



خنیاکرش ابراهیم بن مهدی و آراستن بساط
عیش و نوش و پرده‌داری در دارالخلافة او در
بغداد است.

تدابیر امام رضا علیه السلام

اکنون به تشریح سیاست‌ها و تدابیر امام
علی بن موسی الرضا علیه السلام در این حادثه
می‌پردازیم:

تدبیر اول

هنگامی که امام را از مدینه به خراسان
دعوت کردند، آن حضرت فضای مدینه را از
کراهت و نارضایتی خود پر کرد؛ به طوری که
همه کس در پیرامون امام یقین کردند که
مأمون با نیت سوء، حضرت را از وطن خود دور
می‌کند.

امام، بدبینی خود به مأمون را با هر زبان
ممکن به همه گوش‌ها رساند؛ در وداع با حرم
پیغمبر، در وداع با خانواده‌اش، در هنگام خروج
از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع
انجام می‌داد، [در] گفتار و رفتار و با زبان دعا و
زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر
مرگ اوست؛ همه کسانی که باید طبق انتظار
مأمون نسبت به او خوش‌بین و نسبت به امام
به خاطر پذیرش پیشنهاد او بدبین می‌شدند، در



اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می‌کرد و به قتلگاه می‌برد، لبریز شد.

تدبیر دوم

هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح شد، حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، آن را نپذیرفتند.

این مطلب همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا علیه السلام ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون با اصرار به او پیشنهاد کرده بود، نپذیرفته است.

دست‌اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند، ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند. حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت: «من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده‌ام؛ امیرالمؤمنین آن را به علی بن موسی الرضا تقدیم می‌کند و علی بن موسی دست رد به سینه او می‌زند.»

خود امام در هر فرصتی اجباری بودن این منصب را به گوش این‌وآن می‌رساند و همواره می‌گفت: «من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم.»

طبیعی بود که این سخن همچون



عجیب‌ترین پدیدهٔ سیاسی، دهان‌به‌دهان و شهر‌به‌شهر پراکنده شود و همهٔ آفاق اسلام در آن روز یا بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چندساله دست می‌زند و هزاران نفر، از جمله برادرش امین را به خاطر آن به قتل می‌رساند و سر برادرش را از روی خشم شهر‌به‌شهر می‌گرداند، کسی مثل علی بن موسی الرضا علیه السلام پیدا می‌شود که به ولیعهدی با بی‌اعتنایی نگاه می‌کند و آن را جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی‌پذیرد!

مقایسه‌ای که از این رهگذر میان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و مأمون عباسی در ذهن‌ها نقش می‌بست، درست عکس آن چیزی را نتیجه می‌داد که مأمون به خاطر آن سرمایه‌گذاری کرده بود.

تدبیر سوم

با این همه علی بن موسی الرضا علیه السلام فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچ‌یک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکرمی‌کرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعداً به تدریج می‌توان امام را به صحنهٔ فعالیت‌های خلافتی کشانید، این



شرط را از آن حضرت قبول کرد.

روشن است که با تحقق این شرط، نقشه مأمون نقش برآب می‌شد و بیشتر هدف‌های او برآورده نمی‌گشت.

امام در همان حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار بود، چهره‌ای به خود می‌گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است؛ نه امری، نه نهی، نه تصدی مسئولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ‌گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه. روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود از همه مسئولیت‌ها کناره می‌گیرد، نمی‌تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرف‌دار باشد.

حیله مأمون

مأمون به خوبی این نقیصه را حس می‌کرد؛ لذا پس از آنکه کار ولیعهدی انجام گرفت، بارها درصدد برآمد امام را برخلاف تعهد قبلی با لطائف‌الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کند؛ اما هر دفعه، امام هوشیارانه نقشه او را خنثی می‌کرد. يك نمونه همان است که معمر بن خلاد از خود امام هشتم نقل می‌کند که مأمون به امام می‌گوید: «اگر ممکن است به کسانی که



از شما حرف شنوی دارند، در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویس» و امام استنکاف می‌کند و قرار قبلی که همان عدم دخالت مطلق است را به یادش می‌آورد.

نماز عید

نمونه بسیار مهم و جالب دیگر، ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه که «مردم قدر تو را بشناسند و دل‌های آنان آرام گیرد»، امام را به امامت نماز عید دعوت می‌کند. امام استنکاف می‌کند و پس از اینکه مأمون اصرار را به نهایت می‌رساند، امام به این شرط قبول می‌کند که نماز را به شیوه پیغمبر و علی بن ابی طالب به جا آورد.

آنگاه امام از این فرصت چنان بهره‌ای می‌گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می‌سازد و امام را از نیمه راه نماز برمی‌گرداند؛ یعنی به ناچار ضربه‌ای دیگر بر ظاهر ریاکارانه خود وارد می‌سازد.



تدبیر چهارم

اما بهره‌برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از این‌ها مهم‌تر است. امام با قبول ولیعهدی، دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از این، خلافت اهل بیت در سال چهارم هجری تا آن روز و تا آن دوران، بی‌نظیر

بوده است و آن برملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه مسلمان‌هاست.

اعلان امامت

تربیون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن سخنانی را که در طول یک صدوپنجاه سال جز در خفا و با تقیه، جز به خاصان و یاران نزدیک گفته نشده بود، به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آن‌ها قرار نمی‌گرفت، آن را به گوش همه رساند:

■ مناظرات امام در مجمع علما و در محضر مأمون که در آن قوی‌ترین استدلال‌های امامت را بیان فرموده است.

■ رساله جوامع‌الشریعه که در آن همه رؤوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل‌بن‌سهل نوشته است.

■ حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیزبن مسلم بیان کرده است.

■ قصاید فراوانی که در مدح آن حضرت به مناسبت ولایتعهدی سروده شده و برخی از آن [ها] مانند قصیده دعبل و ابونواس، همیشه در شمار قصاید برجسته عربی به شمار رفته است، نمایشگر این موفقیت عظیم امام علیه السلام است.



آزادی محبت

آن سال در مدینه و شاید در بسیار از آفاق اسلامی هنگامی که خبر ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید، در خطبه‌ها فضایل اهل بیت بر زبان رانده شد و اهل بیت پیغمبر که نود سال علناً بر منبرها دشنام داده شده بودند و سال‌های متمادی، دیگر کسی جرئت بر زبان آوردن فضایل آن‌ها را نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد می‌شدند. دوستان آنان از این حادثه، روحیه و قوت قلب گرفتند؛ بی‌خبرها و بی‌تفاوت‌ها با آنان آشنا شدند و به آن گرایش یافتند و دشمنان سوگندخورده احساس ضعف و شکست کردند.

محدثان و متذکران شیعه معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی‌شد به زبان آورد در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند.

تدبیر پنجم

درحالی‌که مأمون امام را، جدا از مردم می‌پسندید و این جدایی را درنهایت وسیله‌ای برای قطع رابطه معنوی عاطفی، میان امام و مردم می‌خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد.



مسیر حرکت

با اینکه مأمون آگاهانه، مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را طوری انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت علیهم السلام، مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد: در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دل‌هایی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور حدیث سلسله‌الذهب را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن، نشانه‌ها و معجزه‌های دیگری نیز آشکار ساخت و در جای جای این سفر طولانی، فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد و در مرو هم که سر منزل اصلی و اقامتگاه دستگاه خلافت بود، هرگاه فرصتی دست داد، حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت.

تدبیر ششم

نه تنها سرجنابان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند؛ بلکه قراین، حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شورشگرانی که بیشترین دوران‌های عمر خود را در کوه‌های صعب‌العبور و آبادی‌های دوردست و با سختی



و دشواری می‌گذراندند، با حمایت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند.

هر ناسازگار و تندزبانی چون دعبل که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفکنده بوده و هیچ کس از سرجنبانان خلافت از تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل، همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه‌های دولتی به سر می‌برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش خود حمل می‌کرد و میان شهرها و آبادی‌ها سرگردان و فراری می‌گذرانید، توانست به حضور امام و مقتدای محبوب خود برسد و معروف‌ترین و شیواترین قصیده خود را که ادعای نامه نهضت نبوی ضد دستگاه‌های خلافت اموی و عباسی است، برای آن حضرت بسراید و شعر او در زمانی کوتاه، به همه اقطار عالم اسلام برسد، به طوری که در بازگشت از محضر امام، آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه می‌شنود.



پیروز حقیقی

اکنون بار دیگر نگاهی بروضع کلی صحنهٔ این نبرد پنهانی که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را با انگیزه‌هایی که اشاره شد، به آن میدان کشانده بود می‌افکنیم.

يك سال پس از اعلام ولیعهدی وضعیت چنین است: مأمون چه در متن فرمان ولایتعهدی و چه در گفته‌ها و اظهارات دیگر، او را به فضل و تقوی و نسبت رفیع و مقام علمی منیع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و حتی به همین اندازه هم او را نشناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند، به عنوان يك چهرهٔ درخور تعظیم و تجلیل و يك انسان شایستهٔ خلافت که از خلیفه، به سال، علم و تقوی و خویشی با پیغمبر، بزرگ‌تر و شایسته‌تر است، شناخته‌اند.

مأمون نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را، خوش بین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد؛ بلکه حتی علی بن موسی الرضا علیه السلام مایهٔ ایمان و اطمینان و تقویت روحیهٔ آنان نیز شده است؛ در مدینه، مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی الرضا علیه السلام به تهمت حرص به



دنیا و عشق به مقام و منصب، از رونق نیفتاده؛ بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از ده‌ها سال به فضل و رتبهٔ معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است.

کوتاه سخن آنکه مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیز به دست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد.

طعم شکست

اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و درصدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند؛ خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه‌گذاری، سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی‌ناپذیر دستگاه‌های خلافت، یعنی ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام، به همان شیوه‌ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند؛ یعنی قتل.

بدیهی است قتل امام هشتم علیه‌السلام پس از چنان موقعیت ممتاز [ی] به آسانی میسر نبود.

قراین نشان می‌دهد که مأمون، پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام، به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان‌تر به کار برد.



شایعه‌سازی

به گمان زیاد، اینکه ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی الرضا علیه السلام همه مردم را بردگان خود می‌دانند، این جز با دست‌اندرکاری عمال مأمون ممکن نبود. هنگامی که اباصلت این خبر را برای امام آورد، حضرت فرمود: «بار اله‌ها، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تو شاهدی که نه من و نه هیچ‌یک از پدرانم، هرگز چنین سخنی نگفته‌ایم و این یکی از همان ستم‌هایی است که از سوی اینان به ما می‌شود.»

دست‌یازی به خاشاک

تشکیل مجالس مناظره با هرآن‌کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می‌رفت نیز از جمله همین تدابیر است. هنگامی که امام مناظره‌کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه دانش و حجت قاطعش در همه‌جا پیچید، مأمون درصدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله‌ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند؛ شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند.

البته چنان‌که می‌دانیم، هرچه تشکیل مناظرات ادامه می‌یافت، قدرت علمی امام آشکارتر می‌شد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.



بنابر روایات، يك یا دو بار، توطئه قتل امام را به وسیله نوکران و ایادی خود ریخت و يك بار هم حضرت را در سرخس، به زندان افکند. اما این شیوه‌ها هم نتیجه‌ای جز جلب اعتقاد همان دست‌اندرکاران به رتبه معنوی امام، به بار نیاورد و مأمون درمانده‌تر و خشمگین‌تر شد. در آخر، چاره‌ای جز آن نیافت که به دست خود و بدون هیچ واسطه‌ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر ۲۰۳ هجری [قمری]، یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و يك سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی به نام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش‌نشدنی قتل امام آلود.



سخنرانی مقام معظم رهبری 'مدظله العالی'

۲۸ تیر ۱۳۶۵



زندگی سیاسی ائمه علیهم‌السلام

غربت ائمه علیهم‌السلام، به دوران زندگی این بزرگوارن منتهی نشده؛ بلکه در طول قرن‌ها، عدم توجه به ابعاد مهم و شاید اصلی از زندگی این بزرگواران، غربت تاریخی آن‌ها را استمرار بخشید.

یقیناً کتاب‌ها و نوشته‌ها در طول این قرون، از ارزش بی‌نظیری برخوردارند؛ زیرا توانسته‌اند مجموعه‌ای از روایاتی را که در باب زندگی این بزرگوارن است، برای آیندگان [به] یادگار بگذارند؛ لیکن عنصر مبارزهٔ سیاسی حاد که خط ممتد زندگی ائمهٔ هدی علیهم‌السلام را در طول ۲۵۰ سال تشکیل می‌دهد، در لابه‌لای روایات و احادیث و شرح‌حال‌های ناظر به جنبه‌های علمی و معنوی، گم شده است!

زندگی ائمه علیهم‌السلام را ما باید به‌عنوان درس و اسوه فرا بگیریم؛ نه فقط به‌عنوان خاطره‌های شکوهمند و ارزنده و این، بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران، ممکن نیست. بنده، شخصاً علاقه‌ای به این بعد و جانب



از زندگی ائمه علیهم السلام پیدا کردم و بد نیست این را عرض کنم که اول بار، این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت باریک امتحان و ابتلای دشوار پیدا شد.

اگرچه قبل از آن به ائمه علیهم السلام، به صورت مبارزان بزرگی که در راه اعلاء کلمه توحید و استقرار حکومت الهی، فداکاری می کردند، توجه داشتم؛ اما نکته ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد، این بود که زندگی این بزرگواران، علی رغم تفاوت ظاهری که بعضی حتی از بخش های این زندگی احساس تناقض کردند، در مجموع يك حرکت مستمر و طولانی است که از سال دهم یازدهم هجرت شروع می شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می کند و به سال ۲۶۰ که سال شروع غیبت صغری است، در زندگی ائمه علیهم السلام خاتمه پیدا می کند.

این بزرگواران يك واحدند، يك شخصیت اند، شك نمی شود کرد که هدف و جهت آنها یکی است؛ پس به جای اینکه بیاییم زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام را جدا و زندگی امام حسین علیه السلام را جدا و زندگی امام سجاد علیه السلام را جدا تحلیل کنیم، تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره این سه امام، به اختلاف ظاهری با هم، متعارض و متخالف اند؛



باید يك انسانی را فرض کنیم که ۲۵۰ سال عمر کرده و در سال یازدهم هجرت قدم در يك راهی گذاشته و تا سال ۲۶۰ هجری، این راه را طی کرده است.

تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم، با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد، ولو نه از عصمت، در يك حرکت بلندمدت، تاکتیک‌ها و اختیاراتی موضوعی خواهد داشت. گاهی ممکن است [صلاح] بداند که تند حرکت کنند و گاهی کند. گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزنند؛ اما همان عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت و هدف‌داری او را می‌دانند، يك حرکت [رو] به جلو محسوب می‌شود.

با این دید، زندگی امیرالمؤمنین، با زندگی امام مجتبی، با زندگی حضرت اباعبدالله، با زندگی هشت امام دیگر، تا ۲۶۰، يك حرکت مستمر است. این را بنده در آن سال متوجه شدم و با این دید وارد زندگی آن‌ها شدم. يك بار دیگر نگاه کردم و هرچه پیش رفتم، این فکر تأیید شد.

البته بحث در این باب، در گنجایش يك مجلس نیست؛ ولیکن توجه به این زندگی مستمر این عزیزان معصوم و بزرگوار از اهل بیت



رسول خدا ﷺ، با يك جهت‌گیری سیاسی همراه است [و] قابل این است که به‌عنوان يك فصل جداگانه، مورد‌عنایت قرار بگیرد و بنده امروز به این مطلب خواهم پرداخت.

در پیام سال گذشته، به مبارزهٔ حاد سیاسی در زندگی ائمهٔ علیهم‌السلام و در زندگی امام هشتم علیهم‌السلام اشاره کردم. امروز ان‌شاء‌الله مایلم این جمله را با قدری شرح و تفصیل عرض کنم.

مبارزهٔ سیاسی ائمهٔ علیهم‌السلام

اولاً مبارزهٔ سیاسی یا مبارزهٔ حاد سیاسی که ما به ائمهٔ علیهم‌السلام نسبت می‌دهیم، یعنی چه؟ منظور این است که مبارزات ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام فقط مبارزهٔ علمی و اعتقادی و کلامی نبود، از قبیل مبارزات کلامی‌ای که شما در طول همین مدت، در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنید؛ مثل معتزله، اشاعره و دیگران. مقصود ائمهٔ علیهم‌السلام از این نشست‌ها و حلقات درس و بیان احادیث و نقل معارف و بیان احکام، فقط این نبود که يك مکتب کلامی یا فقهی را که به آن‌ها وابسته بود، صددرصد ثابت کنند و خصوم خودشان را مفهم کنند؛ چیزی بیش از این بود. همچنین ائمهٔ علیهم‌السلام يك مبارزهٔ مسلحانه هم، از قبیل آن چیزی که انسان در زندگی جناب زید و بازماندگانش و همچنین بنی‌الحسن و



بعضی از آل جعفر و دیگران، در تاریخ زندگی ائمه علیهم السلام می بینند، نداشتند.

البته همین جا اشاره کنم، بعد اگر رسیدیم و وقت بود، قدری تفصیلی تر عرض خواهم کرد، آن ها را به طور مطلق هم تخطئه نمی کردند؛ بعضی را تخطئه می کردند، به دلایلی غیر از نفس مبارزه مسلحانه، بعضی را هم تأیید کامل می کردند، در بعضی هم به نحو پشت جبهه شرکت می کردند، «لَوَدِدْتُ أَنَّ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَعَلَى نَفَقَةِ عِيَالِهِ»، کمک مالی و آبرویی، کمک به جادادن و مخفی کردن و از این قبیل؛ لیکن خودشان به عنوان ائمه علیهم السلام، آن سلسله ای که ما می شناسیم، وارد در مبارزه مسلحانه نبودند و نمی شدند.

مبارزه سیاسی، نه آن اولی است و نه این دومی؛ عبارت است از مبارزه ای با يك هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل حکومت اسلامی و به تعبیر ما، حکومت علوی. ائمه علیهم السلام از لحظه وفات رسول الله تا سال ۲۶۰، در صدد بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی به وجود بیاورند؛ این، اصل مدعاست.

البته نمی توانیم بگوییم که می خواستند حکومت اسلامی را در زمان خودشان، یعنی



هر امامی در زمان خودش، به وجود بیاورد؛ آینده‌های میان‌مدت و بلندمدت و در مواردی هم نزدیک‌مدت وجود داشت. مثلاً در زمان امام مجتبی‌علیه‌السلام، به نظر ما، تلاش برای حکومت اسلامی در آینده کوتاه‌مدت بود. امام مجتبی‌علیه‌السلام در جواب به آن کسانی، مسیب‌بن‌نجه و دیگران، که می‌گفتند چرا شما سکوت کردید، می‌فرمود:

وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّ فِتْنَةً لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ!

و در زمان امام سجاد علیهما السلام به نظر بنده، برای آینده میان‌مدت بود که حالا در این باره، شواهد و مطالبی را که هست، عرض خواهم کرد. در زمان امام باقر علیهما السلام، احتمال زیاد این است که برای آینده کوتاه‌مدت بود. از بعد از شهادت امام هشتم علیهما السلام، به گمان زیاد، برای آینده بلندمدت بود؛ برای چه موقع؟ مختلف بود؛ اما همیشه بود. این معنای مبارزه سیاسی است.

همه کارهای ائمه علیهم‌السلام، غیر از آن کارهای معنوی و روحی که مربوط به اعلا نفس یک انسان و قرب او به خداست، «بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَبِّهِ»؛ یعنی درس، حدیث، علم، کلام، محاجّه با خصوم علمی، [محاجّه] با خصوم سیاسی،



۱. بحارالأنوار، ج ۲، ص ۱۳۹: (شاید آزمایشی باشد برای شما و استفاده‌کردن از دنیا برای مدتی معین.)

تبعید [و] حمایت از يك گروه، در این خط است؛ برای این است که حکومت اسلامی را تشکیل بدهند؛ این، مدعاست.

بله، این مطلب مورد اختلاف نظر بوده و خواهد بود. بنده هم اصراری ندارم که درك و برداشت من قبول بشود؛ اصرار دارم که این سرنخ، مورد توجه دقیق قرار بگیرد و زندگی ائمه بازرگاری بشود. تلاشی که ما در این چند سال داشتیم، برای این بوده که این مطلب را، چه نسبت به مجموع ائمه عليهم السلام و چه نسبت به هر فردی از این بزرگواران، با دلایل قابل قبول، مستند کنیم.

البته بعضی از دلایل، دلایل کلی است؛ مثل اینکه می‌دانیم امامت، ادامه نبوت است و نبی، اول امام است؛ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَتْ [هُوَ] الْأَمَامَ»، در کلام امام صادق عليه السلام، و رسول الله صلى الله عليه وآله برای ایجاد نظام عدل و حق الهی قیام کرد و آن نظام را با مبارزات پیگیر خود به وجود آورد و تا بود، از آن حفاظت کرد. نمی‌شود که امام که دنباله نبی است، از چنین نظامی غافل بماند. این، يك استدلال کلی است؛ که البته با بحث زیاد و توجه به نکات گوناگون، این استدلال را می‌شود تعقیب کرد.

بعضی از دلایل هم دلایل صادره از کلمات



ائمه عليهم السلام یا از روش و منش زندگی آنهاست که با توجه به این نکته و با تفضّل به این جهت گیری، همه آنها معنا پیدا می کند و حقیقت این است که يك مقدار هم در توجه با این معنا، شرایط و اوضاع می تواند کمک کند؛ کما اینکه آن زمان برای ما چنین چیزی بود. در داخل سلول تاریک زندان، انسان می توانست علت و معنا و وجه سلام بر «الْمُعَذِّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظُلَمِ الْمَطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقَيْودِ»^۱ را درست بفهمد.

به هر حال این، آن جهت گیری و خطی است که می خواهیم درباره آن، قدری بحث کنیم و بنده، برداشت های ذهنی خودم را بر این مجلس بزرگ و معظم عرضه کنم.

اگر بخواهیم عنصر مبارزه سیاسی را، همان طور که عرض کردم، مشخص بکنیم؛ نه آن چیزی است که در مبارزات کلامی مشاهده می شود و نه آن چیزی که در مبارزات مسلحانه است. برای کسانی که تاریخ قرن دوم هجری را خوب می دانند و حرکات بنی العباس را از سال های قبل از سال ۱۰۰ هجری تا سال ۱۳۲ که آغاز حکومت بنی العباس است، درست مطالعه کرده اند، بنده می توانم مبارزه حاد سیاسی در زندگی ائمه عليهم السلام را به آن چیزی که



در زندگی بنی‌العباس مشاهده می‌شود، تشبیه کنم.

البته اگر کسی در زندگی بنی‌العباس و مبارزات آن‌ها و دعوت آن‌ها مطالعه نکرده باشد، این تشبیه، درست، رسا و گویا نیست. در زندگی ائمه علیهم‌السلام هم همان‌طور چیزی هست؛ منتها با فرق‌های جوهری در هدف بنی‌العباس و ائمه و در روش‌ها و در اشخاص آن‌ها و ائمه؛ اما شکل و نقشه کار تقریباً به هم نزدیک است. لذا يك جاهایی هم می‌بینید که دو جریان با هم مخلوط می‌شوند؛ یعنی بنی‌العباس به خاطر نزدیکی روش و تبلیغات و دعوتشان با آل‌علی، در مناطق دورتر از حجاز و عراق، این جور وانمود می‌کنند که همان خط آل‌علی هستند!

حتی لباس سیاه را که «مسوده» در طلیعه دعوت بنی‌عباس در خراسان و ری بر تن می‌کردند، می‌گفتند:

هَذَا السَّوَادُ جَدَادُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ شُهَدَاءُ كَرْبَلَاءَ
وَزَيْدٍ وَيَحْيَى.

می‌گفتند: «این لباس ماتم آل محمد ﷺ و ماتم شهیدان کربلا و ماتم زید و یحیی است»؛ و عده‌ای، حتی از سرانشان، خیال می‌کردند



که دارند برای آل علی کار می‌کنند!
 يك چنین حرکتی در زندگی ائمه علیهم‌السلام
 بود؛ منتها همان‌طور که گفتیم، با سه تفاوت
 عنصری در هدف، در روش‌ها و [در] اشخاص.
 این، معنای مبارزهٔ سیاسی در زندگی ائمه علیهم‌السلام
 است. من لازم می‌دانم ترسیم کلی مبارزهٔ
 ائمه علیهم‌السلام را اول عرض کنم؛ بعد برگردیم به
 بعضی از نمودارهای این مبارزه در کلمات
 ائمه علیهم‌السلام.

ترسیم کلی مبارزهٔ ائمه علیهم‌السلام

ترسیم کلی را در دوران سه امام اول، یعنی
 امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهدا علیهم‌السلام،
 فعلاً مسکوت می‌گذارم؛ دربارهٔ آن‌ها زیاد بحث
 شده است و تقریباً کسی شبهه ندارد که در
 حرکت آن‌ها، يك جهت‌گیری و عنصر سیاسی
 و هدف سیاسی وجود داشته است؛ از دوران
 امام سجاد علیه‌السلام شروع می‌کنیم.

به نظر بنده از دوران امام سجاد علیه‌السلام، یعنی
 از سال ۶۱ هجری تا سال ۲۶۰ که ۲۰۰ سال
 است، ما سه مرحله داریم: يك مرحله از سال
 ۶۱ تا سال ۱۳۵ [یا] ۱۳۶، یعنی شروع خلافت
 منصور عباسی است. این، يك مرحله است
 که در این مرحله، حرکت از يك نقطه شروع
 می‌شود، به تدریج کیفیت، عمق و گسترش



پیدا می‌کند، اوج می‌گیرد، تا سال ۱۳۵؛ سال ۱۳۵ که سال مرگ سفاح و خلافت منصور است، وضع عوض می‌شود؛ مشکلاتی پدید می‌آید که بسیاری از پیشرفت‌ها را متوقف و معطل می‌کند. در يك مبارزهٔ سیاسی، این‌طور چیزی پیش می‌آید و ما هم در این دوران خودمان مشاهده کردیم.

يك مرحلهٔ دیگر از سال ۱۳۵ تا ۲۰۲، ۲۰۳ می‌باشد که سال شهادت امام‌رضاست. این هم يك مرحلهٔ دیگر است که باز حرکت و مبارزه، از يك نقطهٔ بالاتر از نقطهٔ سال ۶۱ و عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن، منتها با يك مشکلات جدیدی آغاز می‌شود و رفته‌رفته اوج و گسترش پیدا می‌کند؛ قدم به قدم به پیروزی نزدیک می‌شود، تا سال شهادت امام هشتم که سال ۲۰۲ یا ۲۰۳ یا ۲۰۴ است. احتمالاً ۲۰۳ باشد که اینجا باز حرکت متوقف می‌شود.

با رفتن مأمون به بغداد در سال ۲۰۴ و شروع خلافت مأمونی که یکی از فصل‌های بسیار دشوار در زندگی ائمه علیهم‌السلام است، باز فصل جدیدی آغاز می‌شود که فصل محنت ائمه علیهم‌السلام است. با اینکه گسترش تشیع در آن روزها بیش از همیشه بوده، به اعتقاد بنده محنت ائمه علیهم‌السلام هم در آن روزها بیش از همیشه بوده است و این همان دورانی است که به گمان



بنده، تلاش و مبارزه برای بلندمدت است؛ یعنی ائمه علیهم السلام، دیگر برای پیش از غیبت صغری تلاش نمی‌کنند؛ بلکه برای بعدها زمینه‌سازی می‌کنند. و این دوران، از سال ۲۰۴ تا ۲۶۰ ادامه پیدا می‌کند که سال شهادت امام عسکری علیه السلام و شروع غیبت صغری است.

این، سه دوره است. هر یک از این سه دوره، خصوصیتی دارد که بنده احتمالاً خصوصیات این دوره‌ها را عرض می‌کنم:

ویژگی دوره اول مبارزه

[در] دوره اول که دوره امام سجاد علیه السلام است، کار با دشواری فراوان آغاز می‌شود. حادثه کربلا يك تکان سختی در ارکان شیعه، بلکه در همه جای دنیای اسلام داد. قتل و تعقیب و شکنجه و ظلم سابقه داشت؛ اما کشتن پسر پیغمبر و اسارت خانواده پیغمبر و بردن آنان، شهر به شهر و برنیزه کردن سر عزیز زهرا، که هنوز کسانی بودند که بوسه پیغمبر بر آن لب و دهان را دیده بودند، چیزی بود که دنیای اسلام را مبهوت کرد! کسی باور نمی‌کرد که کار به اینجا برسد!

اگر شعری که به حضرت زینب علیه السلام منسوب است، درست باشد؛



مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي
كَانَ هَذَا مَقْدَرًا مَكْتُوبًا^۱

اشاره به این نکته است و این برداشت همه مردم است. ناگهان احساس شد که سیاست، سیاست دیگر است؛ سخت‌گیری از آنچه که حدس زده می‌شد، بالاتر است. چیزهای تصورنشده‌ی، تصور شد و انجام شد! لذا رعب شدیدی تمام دنیای اسلام را گرفت؛ مگر کوفه را، و کوفه فقط به برکت توابین و بعد به برکت مختار؛ و الا آن رعبی که ناشی از حادثه کربلا، در مدینه و در جاهای دیگر بود، حتی در مکه، با وجود اینکه عبدالله زبیر هم بعد از چندی قیام کرده بود، يك رعب بی سابقه‌ای در دنیای اسلام بود.

اگرچه حرکت توابین در سال ۶۵ و ۶۴ که شهادت توابین ظاهراً سال ۶۵ است، هوای تازه‌ای را در فضای گرفته‌ی عراق به وجود آورد؛ اما شهادت همه آن‌ها تا آخر، مجدداً جو رعب و اختناق را در کوفه و عراق هم بیشتر کرد و بعد از آنکه دشمنان دستگاه اموی، یعنی مختار و مصعب بن زبیر، به جان هم افتادند و عبدالله زبیر از مکه، مختار طرفدار اهل بیت را هم نتوانست تحمل کند و مختار به دست



۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

مصعب کشته شد، باز این رعب و وحشت بیشتر و امیدها کمتر شد و بالاخره، عبدالملک که سر کار آمد، بعد از مدت کوتاهی تمام دنیای اسلام با کمال قدرت، زیر نگین بنی امیه قرار گرفت و عبدالملک، ۲۱ سال قدرتمندانه حکومت کرد!

البته لازم است مخصوصاً به ماجرای «حزّه» اشاره کنم. در سال ۶۴ که حملهٔ مسلم بن عقبه به مدینه است، آن هم بیشتر موجب شد که باز رعب و وحشت زیاد بشود و اهل بیت علیهم السلام در غربت بیفتند. جریانش به طور خلاصه این است که یزید یک جوانی از سرداران شامی را که بی تجربه بود، بر مدینه گماشت؛ او برای اینکه بلکه مدنی‌ها را با یزید مهربان کند، عده‌ای از اهل مدینه را دعوت کرد که بروند و با یزید در شام ملاقات کنند. این‌ها رفتند و با یزید در شام ملاقات کردند. یزید جایزهٔ زیادی، پنجاه هزار درهم و صد هزار درهم، به این‌ها داد؛ ولی این‌ها که از یاران صحابه یا از اولاد صحابه بودند، وقتی دستگاه یزید را دیدند، بیشتر نسبت به او متغیر و خشمگین شدند؛ به مدینه برگشتند و عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، ادعای امارت کرد و قیام کرد و مدینه را جدای از حکومت مرکزی اعلام کرد. آن‌ها هم مسلم بن عقبه را فرستادند و آن چنان فاجعه‌ای در مدینه به بار آوردند که در کتب



تواریخ، این حادثه، فصل گریه‌آور و غم‌باری را تشکیل می‌دهد. این هم، بیشتر موجب شد که مردم احساس رعب و وحشت کنند. این رعب حاکم بر دنیای اسلام بود.

يك عامل دیگر در کنار این رعب، به وجود آمد و آن، انحطاط فکری مردم در سرتاسر دنیای اسلام بود که ناشی از بی‌اعتنایی به تعلیمات دین، در دوران بیست‌ساله گذشته بود. از بس تعلیم دین و تعلیم ایمان و تفسیر آیات و بیان حقایق از زمان پیغمبر ﷺ، در دوران بیست سال، سال ۴۰ هجری به این طرف، مهجور شد؛ مردم از لحاظ اعتقادات و مایه‌های ایمانی، به شدت پوچ و توخالی شده بودند. وقتی انسان زندگی مردم آن دوران را زیر ذره‌بین می‌گذارد، در تواریخ و روایات گوناگونی که در تواریخ هست، این واضح می‌شود.

البته علما و قراء و محدثین بودند که حالا درباره آن‌ها هم عرض خواهیم کرد؛ لیکن عامه مردم دچار يك بی‌ایمانی و ضعف و اختلال اعتقادی شدید شده بودند؛ کار به جایی رسیده بود که حتی بعضی از ایادی دستگاه خلافت، نبوت را زیر سؤال می‌بردند! در کتاب‌ها دارد که خالد بن عبدالله قصری که یکی از دست‌نشانندگان بسیار پست و دنی‌بنی امیه بود، «کان یفضل خلافة علی النبوة»،



می گفت: «خلافت از نبوت بالاتر است!»
استدلالی هم می آورد؛ می گفت:

ایهما افضل؟ خلیفة رجل فی اهله، اورسوله الی
اصحابه؟

شما يك نفر را جانشین خودتان در خانواده
بگذارید؛ این، بالاتر و نزدیک تر به شما است
یا آن کسی که برای يك پیامی به جایی
می فرستید؟ پیداست آن کسی را که در خانه
خودتان می گذارید و خلیفه شماست، نزدیک تر
به شماست؛ پس خلیفه خدا، که خلیفه
رسول الله هم نمی گفتند، خلیفه الله بالاتر از
رسول الله است!

این را خالد بن عبدالله قصری می گفت؛
دیگران هم می گفتند. بنده در اشعار شعرای
دوران بنی امیه و بنی عباس که نگاه می کردم،
دیدم از زمان عبدالملک، تعبیر خلیفه الله در
اشعار، این قدر تکرار شده است که آدمی یادش
می رود که خلیفه، خلیفه پیغمبر هم هست! تا
زمان بنی عباس هم ادامه داشته است... حتی
آن وقتی هم که می خواست خلیفه را هجو
بکند، باز خلیفه الله می گفت! همه جا در اشعار
شعرای معروف آن زمان، مثل جریر و فرزدق
و کثیر و دیگرانی که بودند، صدها شاعر
معروف و بزرگ هستند، وقتی در مدح خلیفه
حرف می زنند، خلیفه الله است، خلیفه رسول الله



نیست! این، يك نمونه است. اعتقادات مردم حتی این‌گونه نسبت به مبانی سست شده بود. اخلاق مردم به شدت خراب شده بود.

نکته‌ای را بنده در مطالعه کتاب «آغانی» ابوالفرج توجه کردم و آن این است که در سال‌های حدود هفتاد و هشتاد و نود و صد، تقریباً تا پنجاه‌شصت سال بعد از آن، بزرگ‌ترین خواننده‌ها و نوازنده‌ها و عیاش‌ها و عشرت‌طلب‌های دنیای اسلام، یا مال مدینه‌اند، یا مال مکه! هر وقت خلیفه در شام، دلش برای غنا تنگ می‌شد و يك خواننده و نوازنده‌ای می‌خواست، می‌فرستاد تا از مدینه یا مکه، خواننده‌ها و نوازنده‌های معروف، مغنی‌ها و خنیاگران را برای او ببرند. بدترین و هرزه‌دراترین شعرا در مکه و مدینه بود! مهبط وحی پیغمبر و زادگاه اسلام، مرکز فساد و فحشا شده بود!

خوب است ما این‌ها را دربارهٔ مدینه و مکه بدانیم که متأسفانه در آثاری که ما داریم، از يك چنین چیزهایی اثری نیست و این واقعیتی است که بوده! بنده يك نمونه از رواج فساد و فحشا را عرض بکنم. در مکه، شاعری بود به نام «عمر بن ابی‌ریبعه»، جزو شاعرهای عریان‌گوی بی‌پردهٔ هرزه‌درا و البته در اوج قدرت و هنر شعری؛ مُرد. حالا داستان‌های خود



عمر بن ابی ربیع و اینکه این‌ها در مکه چه کار می‌کردند، يك فصل مشبّعی از تاریخ غمبار آن روزگار است که مکه و طواف و رمی جمرات را؛

فوالله ما ادری وان كنت داريا
بسبع المرمین الجمع الجمرام بسمانی بثمان

که در مغنی خوانده‌ایم، مربوط به همین جاهاست؛ مال همین‌هاست. در حال رمی جمره می‌گوید:

بدادی منها معصم حین جمرت و کف خضیب
زینت بینانی.

این عمر بن ابی ربیع و وقتی که مُرد، راوی نقل می‌کند، در مدینه عزای عمومی شد و در کوچه‌های مدینه مردم می‌گریستند! هر جا می‌رفتم، مجموعه‌هایی از جوان‌ها و مرد و زن ایستاده بودند و [بر] مرگ عمر بن ابی ربیع در مکه تأسف می‌خوردند؛ دیدم يك کنیزکی دارد دنبال کاری می‌رود؛ مثلاً سطلی در دستش است و می‌رود آب بیاورد، همین‌طور اشک می‌ریزد و بر مرگ عمر بن ابی ربیع گریه و زاری می‌کند و تأسف می‌خورد! به يك جمعی جوان رسید، گفتند: «چرا این قدر گریه می‌کنی؟» گفت: «برای خاطر اینکه این مرد، مُرد و از



دست ما رفت!»!

یکی گفت که غصه نخور، شاعر دیگری در مکه هست، خالد بن فخرومی، که مدتی هم از طرف همین خلفای شام، حاکم مکه بوده است؛ از آن شاعرهایی که او هم مثل عمر بن ابی ربیع، هرزه گو و پرده در و عریان سرا بود که این شعر را گفته است؛ و بنا کرد یکی از شعرهای آن شاعر، فخرومی، را خواندن. وقتی که این شعر را خواند، کنیز يك قدری گوش کرد، که شعر و خصوصیات در آغانی نقل شده است، بعد اشك هایش را پاك کرد و گفت: «الحمد لله الذی لم یخل حرمه؛ خدا را شکر که حرم خودش را خالی نگذاشت؛ بالاخره اگر یکی رفت، یکی را جایش گذاشت! این، وضع اخلاقی مردم مدینه است!

شما داستان های زیادی را از شب نشینی های مکه و مدینه می بینید! و نه فقط بین افراد پایین؛ بین همه جور مردم! آدم گدای گرسنه بدبختی مثل «الشعب طماع» معروف که شاعر و دلقک بوده و مردم معمولی کوچه و بازار و همین کنیزک و امثال این ها، تا آقازاده های معروف قریش که من اسم نمی آورم، چه زنان شان، چه مردان شان، جزو همین کسانی بودند که غرق در این فحشا بودند! در زمان امارت همین شخص فخرومی،



عایشه بنت طلحه آمد؛ در حال طواف بود. این به او علاقه داشت. وقت اذان شد. آن خانم پیغام داد که بگو اذان نگویند که من طوافم تمام بشود. او دستور داد اذان عصر را نگویند! به او ایراد کردند که تو برای خاطر يك نفر، يك زن، که دارد طواف می‌کند، می‌گویی نماز مردم را تأخیر بینداز؟! گفت: «به خدا اگر تا فردا صبح هم طوافش طول می‌کشید، می‌گفتم اذان را نگویند.» این وضع آن روزگار است!

بنابراین وضع فکری و این وضع فساد اخلاقی و فساد سیاسی هم يك عامل دیگر است. اغلب شخصیت‌های بزرگ، سر در آخور تمنیات مادی که به وسیلهٔ رجال حکومت برآورده می‌شد، داشتند.

شخصیت بزرگی مثل محمد بن شهاب زهری که خودش يك زمانی شاگرد امام سجاد علیه السلام هم بوده، وابسته به دستگاه شد؛ که آن نامه معروف امام سجاد علیه السلام به محمد شهاب زهری، نامه‌ای برای تاریخ است که در تحف العقول و جاهای دیگر ثبت شده است، نشان‌دهندهٔ این است که چه وابستگی‌هایی برای شخصیت‌های بزرگ بوده است. امثال محمد بن شهاب، زیاد است.

جمله‌ای را مرحوم مجلسی از ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند. مجلسی رحمته الله



اول در بحار از جابر نقل می‌کنند که ظاهراً جابر بن عبدالله است. ایشان می‌گویند که امام سجاد علیه السلام فرمود:

مَا نَدْرِي كَيْفَ نَصْنَعُ بِالنَّاسِ، إِنْ حَدَّثْنَا هُمْ بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ضَحِكُوا؛

نه فقط قبول نمی‌کنند، می‌خندند:

وَإِنْ سَكَّنَا لَمْ يَسْعُنَا.^۱

بعد ماجرای را ذکر می‌کند که حضرت، حدیثی را برای جمعی نقل کردند. کسی در بین آن جمع بود، استهزا کرد و آن حدیث را قبول نکرد. بعد درباره سعد بن مسیب و زهری می‌گوید از منحرفین بودند که البته بنده این را در مورد سعد بن مسیب قبول نمی‌کنم، دلایل دیگری دارد که جزو حواریون امام بوده است؛ اما در مورد زهری و خیلی‌های دیگر، همین جور است. بعد ابن ابی‌الحدید، عده زیادی از شخصیت‌ها و رجال آن زمان را می‌شمرد که همه از اهل بیت، منحرف بودند!

بعد از امام سجاد علیه الصلاة والسلام نقل می‌کند که فرمودند:



۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲؛ (ما نمی‌دانیم با مردم چه معامله‌ای کنیم؛ اگر هرچه از پیامبر شنیده‌ایم نقل کنیم، می‌خندند و اگر نقل نکنیم، طاقت نمی‌آوریم.)

مَا بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ عَشْرُونَ رَجُلًا يُجِبُّنَا!

بیست نفر در همهٔ مکه و مدینه نیستند که
ما را دوست داشته باشند.

این وضع دوران امام سجاد علیه السلام است، آن
وقتی که ایشان می‌خواهد به این کار عظیم
شروع کند و این همان دورانی است که بعدها
امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَّا ثَلَاثَةً؛

سه نفر، فقط، بعد از ماجرای عاشورا
ماندند! این حدیث، سه نفر را اسم می‌آورد:
«ابو خالد کابلی»، «یحیی بن ام طویل» و
«جَبْرِ بن مطعم» که علامه شوشتری احتمال
می‌دهند که جبیر بن مطعم درست نیست؛
«حکیم بن مطعم» است. در بعضی از روایات یا
شاید در بعضی از نقل‌ها که بنده الان درست
یادم نیست، متأسفانه نشد هم مراجعه کنم،
«محمد بن جبیر بن مطعم» است.

البته در بحار روایاتی هست که چهار نفر
را ذکر می‌کند. در بعضی از روایات پنج نفر را
ذکر می‌کند که این‌ها همه‌اش قابل جمع با
همدیگر هم هست.



۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۴.

مسئولیت‌های امام‌سجاد (علیه السلام)

این وضع امام‌سجاد (علیه السلام) است که در يك چنین زمینه فقری، آن حضرت مشغول کار خودشان می‌شوند. حالا امام‌سجاد (علیه السلام) باید چه کار بکند؟ سه مسئولیت بر دوش امام‌سجاد (علیه السلام) است؛ اگر بخواهد آن هدف را تعقیب کند. اولاً باید معارف دین را به مردم زمان خودش یاد بدهد.

ما اگر بخواهیم يك حکومت اسلامی به وجود بیاوریم، امکان ندارد که بدون اینکه مردم را با معارف دینی آشنا کرده باشیم، بتوانیم امید داشته باشیم يك حکومت به وجود بیاوریم. بنابراین، اول کار این است که معارف دینی به مردم تعلیم داده بشود.

کار دوم این است که مسئله امامت، به خصوص که مسئله مهجوری شده و یا از ذهن‌ها به کلی دور شده، یا برای مردم بد معنا شده است، دوباره در ذهن‌های مردم بازسازی بشود. امامت یعنی چه؟ چه کسی باید امام باشد؟ امام چه شرایطی دارد؟ این هم يك کار دیگر است؛ چون بالاخره، جامعه امام داشت دیگر؛ عبدالملك امام بود! مردم او را امام می‌دانستند؛ پیشوای جامعه بود.

البته بعد در بحث امام عرض خواهیم کرد، آن برداشتی که ما در طول چند قرن اخیر،



دو [یا] سه قرن اخیر، در معنای امام داشتیم، به کلی با آن معنایی که برای امام در صدر اسلام وجود داشته، متفاوت است؛ هم موافقین، هم مخالفین، امام را به همان معنایی می دانستند که ما امروز در دوران جمهوری اسلامی می دانیم؛ امام امت: امام امت، یعنی حاکم دین و دنیا. برداشت ما از امام در طول این دو [یا] سه قرن اخیر، چیز دیگری بود.

برداشتمان این بود که جامعه، يك نفر را دارد که از مردم ما مالیات می گیرد، مردم را به جنگ می برد، مردم را به صلح می خواند، امور مردم را اداره می کند، ادارات دولتی را درست می کند، دولتی تشکیل می دهد، قبض و بسط می کند؛ آن، اسمش حاکم است. يك نفر دیگر هم در آن طرف داریم که او هم دین مردم را، اعتقاد مردم و قرائت نماز مردم را درست می کند، هرچه همتش باشد، او هم اسمش عالم است. و امام در دوران خودش همان عالم است؛ که خلیفه کار خودش را می کرد، او هم دین مردم یا اخلاق مردم را درست می کرد! برداشت ما از امام این است؛ درحالی که در صدر اسلام، برداشت همه از امام غیر از این است: امام، یعنی پیشوای جامعه؛ منتها پیشوای دین و دنیا. بنی امیه هم همین ادعا را داشتند. بنی العباس هم همین ادعا را داشتند. همان



مخموره‌های غرق‌شده در لهو و لعب‌ها هم همین ادعاها را داشتند؛ آن‌ها هم خودشان را امام می‌دانستند! که حالا اگر ان شاء الله برسیم و وقت بشود، در این زمینه صحبت خواهیم کرد. به هر حال، پس جامعه امام داشت؛ امامش عبدالمملک بود. امام سجاد علیه السلام باید برای مردم، معنای امامت، جهت و شرایط امامت را، آن چیزهایی که امام ناگزیر از آن‌هاست و آن چیزهایی که اگر نباشد، کسی نمی‌تواند امام باشد تشریح و تبیین کند.

سوم اینکه بگویند من امامم؛ یعنی آن کسی که باید در آنجا قرار بگیرد، منم. این سه کار را باید امام سجاد علیه السلام می‌کرد. بیشترین تلاش را امام سجاد علیه السلام، روی کار اول گذاشت؛ چون همان‌طور که گفتیم، زمینه‌ای بود که نوبت به مسئله «من امامم» نمی‌رسید. باید دین مردم درست می‌شد، باید اخلاق مردم درست می‌شد، باید دوباره این غرقاب فساد بیرون می‌آمدند، باید دوباره جهت‌گیری معنوی که لب لباب دین و روح اصلی دین، همان جهت‌گیری معنوی است، در جامعه احیا می‌شد.

لذا شما نگاه می‌کنید، می‌بینید که زندگی و کلمات امام سجاد علیه السلام، زهد است، همه‌اش زهد؛ «أَنَّ عَلامَةَ الرَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا



الرَّاعِبِينَ عَنْهَا...» تا آخر.

شروع يك سخن مفصل و طولانی این گونه است، اگرچه در آن سخن هم يك مفاهیم و اشاره به آن اهداف کذایی که ذکر کردیم، هست یا:

أَوْ لَا حَرْيَدُ هَذِهِ الْمَاطَةِ لِأَهْلِهَا [يَعْنِي الدُّنْيَا]
فَلَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُوهَا
بِعَيْرِهَا.^۲

کلمات امام سجاد علیه السلام، بیشترینش زهد است، بیشترینش معارف است؛ اما باز معارف را هم در لباس دعا. چون همان طور که گفتیم، اختناق در آن دوران و نامساعد بودن وضع، اجازه نمی داد که امام سجاد علیه السلام بخواهند با آن مردم، بی پرده و صریح و روشن حرف بزنند؛ نه فقط دستگاه ها نمی گذاشتند، مردم هم نمی خواستند!

اصلاً آن جامعه، يك جامعه نالایق و تباه شده و ضایع شده ای بود که باید بازسازی می شد.



۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۸: [أَنَّ عَلَمَةَ الرَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِبِينَ فِي الآخِرَةِ...؛ علامت کسانی که در دنیا زاهد و پارسایند و دل به آخرت بسته اند:...]

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۴۴: (آیا آزادمردی نیست که این لقمه جویده را برای اهل آن بگذارد (منظورش دنیا است)؟ بهایی برای جان شما جز بهشت نیست؛ مبادا به چیز دیگری معامله کنید!)

۳۴ سال، ۳۵ سال، از سال ۶۱ تا ۹۵، زندگی امام سجاد علیه السلام، این طوری گذشته [است]؛ البته هرچه گذشته، وضع بهتر شده است. لذا در دنباله همان حدیث «ارتد الناس بعد الحسین» از امام صادق، دارد که «تُرِيتَ النَّاسَ لِحِقْوَا وَ كَثُرُوا»^۱ (بعد مردم ملحق شدند) و ما می بینیم که همین طور است. دوران امام باقر علیه السلام می رسد که عرض خواهم کرد؛ وضع فرق کرد. این، به خاطر زحمات ۳۵ ساله امام سجاد علیه السلام بود.

در کلمات امام سجاد علیه السلام توجه به کادرسازی هم هست. در کتاب شریف تحف العقول، چند کلام طویل از امام سجاد علیه السلام نقل شده است. بنده متأسفانه وقت نکردم به کتاب های دیگر و نمونه های دیگری نگاه کنم، اگر از این کلمات از امام سجاد علیه السلام هست، پیدا کنم؛ گمان هم نمی کنم باشد، یا زیاد باشد. کلمات کوتاه چرا، اما کلمات بلند مثل آن دو [یا] سه حدیث مفصلی که از امام سجاد علیه السلام در تحف العقول نقل شده، دیگر فکر نمی کنم باشد. لحن و خطاب این احادیث، نشان دهنده کاری است که امام سجاد علیه السلام می کرد.

یکی از این ها معلوم است که خطاب به عامه مردم است؛ اولش «أَيُّهَا النَّاسُ» است؛ با «أَيُّهَا النَّاسُ» شروع می شود. در این خطاب،



تذکر به معارف اسلامی است. حضرت در این حدیث مفصل می‌فرمایند که وقتی انسان را در قبر می‌گذارند، از ربّ او سؤال می‌کنند، از پیغمبر او، از دنیای او و از امام او سؤال می‌کنند. این يك لحن ملایم و رقیقی است که به درد عامه مردمی که در حیطة تبلیغات امام سجاد علیه السلام قرار می‌گرفتند، می‌خورد. اما يك حدیث دیگر هست که آن، جور دیگری شروع می‌شود و مضمون آن هم نشان می‌دهد که مربوط به خواص است. اولش این‌گونه شروع می‌شود:

كَفَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ كَيْدَ الظَّالِمِينَ وَ بَغْيِ
الْحَاسِدِينَ وَ بَطْشَ الْجَبَّارِينَ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَا
يَقْتَنِنَكُمْ الطَّوَاعِثُ...!

این مربوط به عامه مردم نیست؛ مشخص است که مربوط به عده خاصی است. حدس می‌شد زد که امام در طول این مدت یا در دوره‌های مختلف، در سال‌های مختلف و با جمع‌های مختلف، دو [یا] سه جور بیان و تعلیمات داشته‌اند: بعضی از آن‌ها آن‌طور است، بعضی این‌گونه است، در بعضی هم اشاره به



۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۵: (در نیرنگ ستمکاران و تجاوز حسودان و یورش زورگویان، برای ما و شما خداوند کافی است. ای مؤمنان، طاغوت‌ها و... شما را نفریبند.)

دستگاه حاکم و طواغیت زمان هست، در بعضی، فقط به کلیات و مسائل اسلامی اکتفا شده است و لاغیر.

این، زندگی امام سجاد علیه السلام است که در طول این ۳۵ سال، آرام آرام آن محیط تاریک و ظلماتی، آن مردم غافل و بی خبر را از چنگ شهوات، از یک طرف و تسلط دستگاه‌های جبار از یک طرف و کمند علمای سوء وابسته به دستگاه‌ها از یک طرف کنار می‌کشد و نجات می‌دهد و مجموعاً یک عده و یک مجموعه مؤمن علاقه‌مند صالحی که بتوانند برای کارهای آینده قاعده‌ای بشوند، به وجود می‌آورد؛ این، زندگی امام سجاد علیه السلام است.

البته جزئیات زندگی آن حضرت، جای بحث چند ساعته جداگانه‌ای دارد که بنده ساعت‌های متمادی راجع به زندگی امام سجاد علیه السلام صحبت کرده‌ام؛ الان بیش از این اشاره، در بحث کنونی ما نمی‌گنجد.

بعد، نوبت به امام باقر علیه السلام می‌رسد. زندگی امام باقر علیه السلام، دنباله همان خط است؛ منتها وضع بهتر شده است. آنجا هم تعلیمات دین و معارف اسلامی است؛ اما اولاً مردم، دیگر آن بی‌اعتنایی و بی‌مهری را نسبت به خاندان پیغمبر علیه السلام ندارند. وقتی امام باقر علیه السلام وارد مسجد مدینه می‌شود، عده‌ای از مردم همواره



حلقه می‌زنند، دور او را می‌گیرند و از او استفاده می‌کنند که می‌گوید: امام باقر علیه السلام را در مسجد مدینه دیدم؛ «وَحَوْلَهُ أَهْلُ خُرَاسَانَ وَغَيْرُهُمْ»^۱. از بلاد دوردست، از خراسان و جاهایی که نزدیک اینجاها نیستند، عده‌ای آمدند و دور حضرت را گرفتند. این، نشان دهنده آن است که دارد تبلیغات مثل امواجی، به سرتاسر جهان اسلام سرایت می‌کند و مردم نقاط دوردست، دلشان به اهل بیت علیهم السلام نزدیک می‌شود.

در یک روایت دیگر دارد: «احتوشه اهل خراسان...»؛ در حاشیه او نشسته بودند و او را در میان خود گرفته بودند و آن حضرت و آن‌ها درباره مسائل حلال و حرام صحبت می‌کردند. بزرگان علمای زمان، پیش امام باقر علیه السلام درس می‌خوانند و استفاده می‌کنند. شخصیت معروفی مثل «عکرمه» شاگرد ابن عباس، وقتی می‌آید خدمت امام باقر علیه السلام که از آن حضرت حدیث بشنود، شاید هم برای این که امتحانش بکند، دست و بالش می‌لرزد و در آغوش امام می‌افتد! بعد خودش تعجب می‌کند و می‌گوید: من بزرگانی مثل ابن عباس را دیدم، از آن‌ها حدیث شنیدم؛ ولی هرگز، یابن رسول الله، این حالتی که در مقابل تو به من دست داد، دست نداده بود. و ببینید



۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۵۴؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۵۶.

امام باقر علیه السلام در جوابش، چقدر صریح می گویند:

وَيْلَكَ يَا عَبِيدَ أَهْلِ السَّامِ إِنَّكَ بَيْنَ يَدَيَّ بُيُوتِ
أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ!

تو در مقابل عظمت معنویت است که
مجبوری این گونه به خودت بلرزی، ای بنده
کوچک شامیان!

کسی مثل ابوحنیفه که از فقها و بزرگان
زمان است، خدمت امام باقر علیه السلام می آید و از آن
حضرت معارف و احکام دین را فرا می گیرد
و بسیاری از علمای دیگر جزو شاگردان
امام باقر علیه السلام هستند و سیطره علمی امام باقر علیه السلام
در اکناف عالم، چنان می پیچید که [به]
باقرالعلوم معروف می شود.

پس می بینید که وضع اجتماعی و وضع
عاطفی مردم و احترامات آن ها نسبت به
ائمه علیهم السلام، در زمان امام باقر علیه السلام فرق کرده،
تفاوت کرده است. به همین نسبت، ما
می بینیم که حرکت سیاسی امام باقر علیه السلام هم
تندتر است؛ یعنی امام سجاده علیه السلام در مقابله
با عبدالملک، روبه رو، تندی و سخن درشت
و سخنی که بتوانند آن را به عنوان يك



۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۵۸؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۱۷: (وای بر تو بنده شامیان! تو در مقابل شخصیتی قرار گرفته ای که خداوند دستور به احترام آن ها داده و رهنمای خلق و نماینده خدا است.)

قرینه بر مخالفت بگیرند، ندارند. عبدالملك به امام سجاد علیه السلام درباره فلان موضوع نامه می نوشت، حضرت هم جواب او را می دادند. البته جواب پسر پیغمبر، همیشه يك جواب محکم و متین و دندان شکن است؛ اما در آن تعرض به آن صورت نیست.

ولی در مورد امام باقر علیه السلام این طور نیست؛ حرکت امام باقر علیه السلام آن چنان است که هشام بن عبدالملك احساس وحشت می کند و می بیند که باید آن حضرت را زیر نظر قرار بدهد و می خواهد آن حضرت را به شام بفرستد. البته امام سجاد علیه السلام [را] هم در دوران امامتشان، بعد از آن دفعه اول، با غل و زنجیر و این ها، به شام بردند؛ لیکن وضع در آنجا جور دیگری است و امام سجاد علیه السلام همیشه با ملاحظه بیشتری برخورد می کردند؛ اما در مورد امام باقر علیه السلام، ما لحن کلام را تندتر می بینیم.

بنده چند روایت را در مذاکرات حضرت باقر علیه السلام با اصحابشان دیدم که نشانه دعوت به حکومت و خلافت و امامت و حتی نوید آینده در آن ها مشاهده می شود. يك روایت، این روایتی است که در بحار است. نقل می کند که منزل حضرت ابی جعفر علیه السلام پر از جمعیت بود. پیرمردی آمد که به عصایی تکیه داده بود؛ آمد و سلام کرد و خدمت حضرت اظهار علاقه و



اظهار محبت کرد و بعد پهلوی حضرت نشست
و گفت:

فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكُمْ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكُمْ وَاللَّهِ
مَا أُحِبُّكُمْ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكُمْ لِيَطْمَعِ فِي دُنْيَا وَ
[اللَّهِ] إِنِّي لَأُبْغِضُ عَدُوَّكُمْ وَأَبْرَأُ مِنْهُ وَاللَّهِ مَا
أُبْغِضُهُ وَأَبْرَأُ مِنْهُ لَوْ تَرَكْنَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَاللَّهِ إِنِّي
لَأُحِلُّ حَلَالَكُمْ وَأُحْرِمُ حَرَامَكُمْ وَأَنْتَظِرُ أَمْرَكُمْ
(انتظار امر) فَهَلْ تَرْجُو لِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ.^۱

یعنی آیا امید داری که من آن روزگار شما
را ببینم؟ چون منتظر امر شما هستم؛ یعنی
منتظر فرارسیدن دوران حکومت شما هستم.
امر، هذا الامر و امرکم در تعبیرات آن دوره، چه
تعبیرات بین ائمه علیهم السلام و اصحاب ائمه، چه
مخالفینشان، دشمنانشان، یعنی حکومت. مثلاً
هارون اشاره می کند: «والله لو تنازعت معي في
هذا الامر»؛ یعنی خلافت، یعنی امامت. «أنتظر
أمرکم»، یعنی خلافتتان. بلاشک این تعبیر به
این معناست.

آن وقت سؤال می کند که آیا اجازه می دهید
که من به آن روز برسم، آن روز را ببینم؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى إِلِيَّ حَتَّى أَقْعُدَهُ إِلَى جَنْبِهِ؛

۱. الکافی، ج ۸، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۶۳.



او را نزدیک آوردند، پهلوی خودشان
نشاندند؛

ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا الشَّيْخُ إِنَّ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَتَاهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ مِثْلِ الَّذِي سَأَلْتَنِي عَنْهُ. ١

که البته این را ما در روایات امام سجاد علیه السلام
پیدا نمی‌کنیم؛ حضرت، از قول امام سجاد علیه السلام
نقل می‌کند. یقیناً می‌شود فهمید که اگر
امام سجاد علیه السلام در یک جمع بزرگی، این قضیه
را فرموده بودند، به گوش دیگران و ماها هم
می‌رسید؛ اما چیزی را که امام سجاد علیه السلام سراً،
به گمان زیاد، فرمودند، اینجا امام باقر علیه السلام علناً
می‌گویند. بعد، از قول پدرشان نقل می‌کنند
که فرمود:

إِنْ تَمَّتْ تَرَدُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَلَى عَلِيٍّ وَ
الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ يَثْلُجُ
قَلْبُكَ وَ يَبْرُدُ فُؤَادُكَ وَ تَقَرُّ عَيْنُكَ وَ تُسْتَقْبَلُ
بِالرَّوْحِ وَ الرَّيْحَانِ مَعَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ لَوْ قَدْ
بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَاهُنَا وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ وَ
إِنْ تَعَشَّ تَرَى مَا يَقْرَأُ اللَّهُ بِهِ عَيْنَكَ وَ تَكُونُ مَعَنَا



۱. الکافی، ج ۸، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۶۳: (سپس
امام باقر علیه السلام فرمود: ای پیرمرد همانا مردی نزد پدرم
علی بن الحسین علیه السلام شرفیاب شد و این پرسشی که تو از من
کردی، او از پدرم کرد....)

فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى^۱.

یعنی، مأیوسش نمی‌کنند، اگر بمیری که با پیغمبر هستی و فلان، چون پیر بوده، اگر هم بمانی، با خود ما خواهی بود. یعنی چنین تعبیراتی در کلام امام باقر علیه السلام هست. اما آن چیزی که می‌خواستیم در زندگی امام باقر علیه السلام عرض بکنم: اولاً در يك روایت از امام باقر علیه السلام برای خروج، تعیین وقت شده و این چیز عجیبی است.

عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ [بِسْنَدِ الْعَالِ، حَدِيثٌ فِيهِ كَافِيٌّ] قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ [كَانَ] وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ^۲.

قرار بوده در سال ۷۰، حکومت تشکیل بشود.

فَلَمَّا أَنْ قُبِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّرِّ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا عِنْدَنَا وَيَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ

۱. الكافي، ج ۸، ص ۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۶۳.

۲. الكافي، ج ۱، ص ۳۶۸.



وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ^۱.

[قَالَ أَبُو حَمْرَةَ] ابوحمزه این حدیث را
می‌گوید:

فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ قَدْ كَانَ
كَذَلِكَ^۲.

سال ۱۴۰، دوران زندگی امام صادق علیه السلام است. این همان چیزی است که بنده هم قبل از آنکه این حدیث را ببینم، از روال زندگی ائمه علیهم السلام به نظرم می‌رسید که دوران حکومتی که امام سجاد علیه السلام آن‌گونه برایش کار می‌کند و امام باقر علیه السلام آن‌گونه کار می‌کند، به دوران امام صادق علیه السلام می‌افتد.

وفات امام صادق علیه السلام، سال ۱۴۰ است؛ یعنی بعد از [سال] ۱۳۵ که بنده قبلاً عرض کردم در سال ۱۳۵ منصور روی [کار] می‌آید. اگر منصور روی کار نمی‌آمد یا اگر حادثه بنی‌عباس پیش نمی‌آمد، تقدیر عادی الهی این بود که باید در سال ۱۴۰، حکومت الهی و حکومت اسلامی سر کار باشد و ائمه داشتند این‌طور کار می‌کردند.



۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

وضع دوران امام باقر علیه السلام

این، بحث دیگری است؛ دربارهٔ اینکه این آینده، مورد توقع و انتظار ائمه علیهم السلام بوده، بحث ندارم؛ آن یکی از فصول جداگانهٔ این بحث است که نمی‌دانم بنده تا چه موقع حال پیدا خواهم کرد و شما چقدر حال پیدا خواهید کرد که گوش بکنید؛ اگر برسم، جزو یادداشت‌هایی است که همراهم آورده‌ام که جداگانه بحث می‌کنم. الان صحبت من، سر وضع امام باقر علیه السلام است که ایشان در آن دوران، به این معنا تصریح می‌کنند؛ بیان می‌کنند که سال ۱۴۰ قرار بوده، ما به شما گفتیم، شما افشا کردید؛ و خدای متعال دیگر تأخیر انداخته، به ما هم نگفته، ما هم به شما نمی‌گوییم! این یکی از خصوصیات دوران امام باقر علیه السلام است.

يك جملهٔ دیگر در باب زندگی امام باقر علیه السلام عرض بکنم. البته دربارهٔ زندگی امام باقر علیه السلام هم ساعت‌های متمادی باید بحث کرد تا تصویری از زندگی آن حضرت به دست بیاید، بنده در آن مورد هم ساعت‌های متوالی و جداجدا بحث کرده‌ام؛ زیاد، اجمالاً زندگی آن حضرت يك زندگی است که مبارزه در آن، واضح‌تر است؛ منتها مبارزهٔ حاد مسلحانه نه.

زید بن علی، برادر حضرت، به امام باقر علیه السلام مراجعه می‌کند؛ حضرت می‌گویند:



«قیام نکن»؛ و آن چیزی که دیده شده است که بعضی به جناب زید اهانت می کنند که ایشان حرف امام را که گفته بودند قیام نکن، گوش نکرد؛ نه؛ این طور نیست. امام باقر علیه السلام فرمودند قیام نکن و او گوش کرد و قیام نکرد؛ ولی با امام صادق علیه السلام که مشورت کرد، امام فرمودند قیام نکن. امام او را تشویق کردند که قیام بکن و خود امام صادق علیه السلام آرزو کردند که ای کاش من جزو کسانی بودم که با زید بودند، وقتی که شهید شد؛ بنابراین جناب زید، به هیچ وجه نباید مورد این بی توجهی و بی لطفی قرار بگیرد.

قیام مسلحانه را قبول نمی کردند و قبول نکردند؛ اما مبارزه سیاسی حاد که واضح است. یعنی به نظر می رسد این مبارزه، مبارزه ای است که می شود فهمید؛ درحالی که در دوران امام سجاد علیه السلام، برای کسی که نگاه می کرد، احساس مبارزه نمی شد؛ ولی در زندگی امام باقر علیه السلام، این احساس می شود.

بعد از آن هم که دوران زندگی این بزرگوار به پایان می رسد، ما می بینم که آن حضرت، حرکت مبارزی خودشان را با آن ماجرای منا ادامه می دهند؛ و «إِيَّا جَعْفَرُ أَوْقِفَ لِي مِنْ مَالِي كَذَا وَ كَذَا» [لِنَوَادِبَ تَتَدُبُّنِي عَشْرَ سِنِينَ



بِمَنِّي أَيَّامَ مَنِّي» ده سال بایستی در منا بر امام باقر علیه السلام گریه بکنند؛ این، ادامه همان مبارزه است. گریه بر امام باقر علیه السلام، آن هم در منا، به چه منظوری است؟! ما در زندگی ائمه علیهم السلام، آنجایی که گریه تحریض شده است، بر امام حسین علیه السلام است که روایات متقن مسلمان قطعاً دارد. بنده جای دیگری یادم نمی‌آید، بر شهادتشان، چرا؛ در مورد حضرت رضا علیه السلام، در هنگام حرکتشان [اطرافیان خود را] جمع کردند که برایشان گریه کنند که این یک حرکت کاملاً سیاسی و جهت‌دار و معنی‌داری بود، جز در مورد امام باقر علیه السلام که حضرت وصیت می‌کنند و هشتصد درهم از مال خودشان را می‌گذارند که این کار را در منا بکنند.

فرق منا با عرفات و مشعر و مکه

منا با عرفات فرق دارد، با مشعر و با خود مکه فرق دارد؛ مردم در مکه متفرق‌اند؛ شهر است، مشغول کارشان‌اند. در عرفات یک صبح تا عصر بیشتر نیست؛ صبح که می‌آیند خسته‌اند، عصر هم با عجله دارند می‌روند که به جاهای دیگر برسند. مشعر یک چندساعتی در شب است، گذرگاهی است در راه منا؛ اما منا سه شب



متوالی است. کسانی که بخواهند در این سه شب، روزها خودشان را به مکه برسانند و شب برگردند، کم‌اند. آنجا می‌مانند، در آن زمان و با وسایل آن روز، درحقیقت سه شبانه‌روز، هزارها انسان آنجا هستند که از اکناف عالم اسلام آمده‌اند و انسان می‌بیند که جای مناسبی است برای اینکه انسان در آنجا تبلیغ کند.

هر حرفی که بخواهد به دنیای اسلام برسد، جایش آنجاست. با وضع آن روز که رادیو و تلویزیون و روزنامه و وسایل ارتباط جمعی نبوده، آنجا وقتی يك عده بر محمد بن علی از اولاد پیغمبر گریه می‌کنند، همه قاعدتاً سوال خواهند کرد که: «چرا گریه می‌کنید؟» انسان برای هر مرده‌ای که گریه نمی‌کند! مگر به او ظلم شده بود؟ مگر کشته شده؟ چه کسی به او ظلم کرده؟ چرا به او ظلم کردند؟ و سؤال‌های فراوانی از این قبیل به دنبالش می‌آید. این همان حرکت سیاسی مبارزه بسیار دقیق و حساب شده، در دوران زندگی امام باقر علیه السلام است. يك نکته دیگر را هم بنده توجه کردم و آن این است که استدلال‌هایی را که در نیمه اول قرن اول هجری، در باب خلافت بر زبان اهل بیت می‌گذشت، همان‌ها را امام باقر علیه السلام هم تکرار می‌کنند. استدلال بر امامت، به نزدیکی به پیغمبر؛ همان استدلالی



که امیرالمؤمنین علیه السلام در صدر اول می‌کردند که عرب، قریش را مقدم کردند و قریش به خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله بر عجم تفاخر کردند و قریش به خاطر پیغمبر، بر غیر قریش تفاخر کردند؛ اما ما را که نزدیکان به پیغمبر هستیم، کنار می‌گذرانند و دیگران می‌آیند! اگر پیغمبر مایه تفاخر عرب بر عجم و قریش بر غیر قریش است، پس اینجا هم مایه تفاخر بر دیگران و مایه اولویت ما بر دیگران است. این استدلال، استدلال امیرالمؤمنین علیه السلام است که در صدر اول، بارها در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام تکرار شده است.

ما می‌بینیم که امام باقر علیه السلام هم در سال‌های بین ۹۵ و ۱۱۴ که دوران امامت این حضرت است، این کلمات را بیان می‌کنند؛ محاجه برای خلافت؛ این، چیز خیلی معناداری است و نشان‌دهنده جهت‌گیری و انگیزه‌ها و روشن‌بودن این مطلب است.

دوران زندگی امام صادق علیه السلام

دوران امام باقر علیه السلام هم تمام می‌شود؛ از سال ۱۱۴، زندگی امام صادق علیه السلام شروع می‌شود تا سال ۱۴۸ که مهم‌ترین دوران در این مرحله اول، دوران زندگی امام صادق علیه السلام است. امام صادق علیه السلام دو مرحله در این دوران



طی می‌کنند؛ یکی از سال ۱۱۴ تا سال ۱۳۲، یا تا سال ۱۳۵، یا تا غلبه بنی‌عباس است، یا تا خلافت منصور؛ این، يك دوره است که دوران آسایش و گشایش بود. آن زمانی که معروف شده است به خاطر اختلاف بنی‌امیه و بنی‌عباس، ائمه علیهم‌السلام فرصت کردند، مربوط به این دوران است. زمان امام باقر علیه‌السلام چنین چیزی نبود. زمان امام باقر علیه‌السلام، قدرت بنی‌امیه بود و هشام بن عبدالملک، «وکان هشام رجلهم»؛ که مرد بنی‌امیه و بزرگ‌ترین شخصیت بنی‌امیه بعد از عبدالملک، هشام بود. بنابراین در زمان امام باقر علیه‌السلام، هیچ‌گونه اختلافی بین کسی و کسی نبوده که موجب این باشد که ائمه علیهم‌السلام بتوانند از فرصت استفاده کنند؛ [این] مربوط به زمان امام صادق علیه‌السلام است؛ آن هم مربوط به این دوران که دوران آهسته‌آهسته شروع دعوت بنی‌عباس و گسترش دعوت این‌ها و اوج دعوت شیعی علوی در سرتاسر دنیای اسلام بود که الان مجالش نیست، اما آن وقتی که امام صادق علیه‌السلام به حکومت رسیدند، من در صحبتی که بعد هم پیاده و چاپ شده است، شرح دادم که در دنیای اسلام؛ در آفریقا، در خراسان، در فارس، در ماوراءالنهر، در جاهای مختلف دنیای اسلام، چه درگیری‌ها و چه جنگ‌هایی بوده است!



چنین وضع عجیبی بوده که امام صادق علیه السلام برای بیان معارف اسلامی از فرصت استفاده کردند.

همان سه نکته‌ای که در زندگی امام سجاد علیه السلام بود، [یعنی] معارف اسلامی، مسئله امامت و به خصوص تکیه بر روی امامت اهل بیت علیهم السلام. [این] سومی در دوران زندگی امام صادق علیه السلام، در این دوران اول، به وضوح مشاهده می‌شود.

البته اینجا مسئله امامت را باید مطرح کرد که ببینید چه می‌کردند. يك نمونه این است؛ این روایتی که بنده اینجا یادداشت کردم: عمر بن ابی‌القدام می‌گوید:

رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمَ عَرَفَةَ بِالْمَوْقِفِ وَهُوَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ^۱

حضرت در عرفات در روز عرفه، در وسط مردم ایستاده بودند و به اعلی صوت، با فریاد جمله‌ای را می‌گفتند؛ به يك طرف رو می‌کردند و این جمله را می‌گفتند، بعد به يك طرف دیگر رو می‌کردند و می‌گفتند؛ به چهار طرف رو می‌کردند و این مطلب را با فریاد می‌گفتند. حالا آن [مطلب] چیست؟



۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

وَهُوَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ [هُوَ] الْإِمَامَ.^۱

می بینید! توجه به معنای امامت است؛
بیدار کردن مردم نسبت به حقیقت امام که
امامت چیست و آیا این‌ها که سر کارند،
شایسته امامت‌اند یا نه؟

ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ
ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ
هَهُ.^۲

می‌گوید سؤال کردم؛ «فَيُنَادِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ
بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ
اَثْنَيْ عَشَرَ صَوْتًا.»^۳

هر طرفی سه بار فریاد می‌کرد و این‌ها را
می‌گفت؛ حضرت دوازده مرتبه این جمله را در
عرفات تکرار کرد. بعد می‌گوید: «پرسیدم که
آن 'هه'، یا 'هه' یعنی چه؟» گفتند: «در لغت
مثلاً 'بنی فمین' یا 'بنی فلان'، یعنی 'من'؛ کنایه
است از 'من'». یعنی بعد از محمد بن علی عليه السلام،
من امام هستم. این، يك نمونه است.



۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۴۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۴۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

يك نمونه ديگر:
 قَالَ قَدِيمَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى خُرَاسَانَ
 فَدَعَا النَّاسَ إِلَى وِلَايَةِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فَفَرَّقَهُ أَطَاعَتْ وَأَجَابَتْ...!

يك نفر از مدینه بلند شده و [به] خراسان آمده؛ مردم را به ولایت علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، به ولایت جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ دعوت می‌کند؛ یعنی به حکومتش. اصلاً شما ببینید در دوران مبارزات، آن وقتی که ما توانستیم بگوییم «جمهوری اسلامی» یا «حکومت اسلامی»، چه موقع بود؟

در طول سال‌های مبارزه، حداکثر این بود که ما حدود اسلامی را در باب حکومت، مثلاً بیان کنیم؛ [یعنی] آن‌هایی که درباره حکومت بحث می‌کردند، بیان کنند که چگونه آدم‌هایی باید حاکم باشند و نظر اسلام درباره حکومت چیست؟ این، حداکثر چیزی بود که ما در سال ۵۷ می‌گفتیم یا حداکثر سال ۵۶ بود که ما در محافل خصوصی اسم حکومت اسلامی را آوردیم که تازه حاکم‌ش را معین نمی‌کردیم.

پس ببینید، اینکه زمان امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ بلند می‌شوند، می‌روند در اقصانقاط اسلام، مردم را به حکومت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ دعوت می‌کنند،

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۷۲.



معنایش چیست؟ معنایش «اقترب الاجل» است. این، همان سال ۱۴۰ است. این، همان چیزی است که به طور طبیعی، خیز حرکت ائمه علیهم السلام ایجاب می کرده است که در آن دوران ها حکومت اسلامی به وجود بیاید. حُب، رفته است و مردم را به ولایت جعفر بن محمد علیه السلام دعوت می کند. البته ما امروز معنای ولایت را خوب می فهمیم. در قبل، ولایت را فقط به محبت معنا می کردند؛ مردم را که به ولایت دعوت کرده، یعنی به محبت جعفر بن محمد علیه السلام دعوت کرده است. [در حالی که] دعوتی به محبت [تنها] ندارد؛ بعد هم اگر دعوت بکنند، دیگر این دنباله هایش معنی ندارد. توجه کنید:

فَفِرْقَةٌ أَطَاعَتْ وَأَجَابَتْ.

يك فرقه اطاعت و اجابت کردند.

وَفِرْقَةٌ جَحَدَتْ وَأَنْكَرَتْ.

و يك فرقه انكار کردند.

گفتند نه. حُب، محبت اهل بیت علیهم السلام را غالباً در دنیای اسلام انکار نمی کردند، چیز دیگری است؛

وَفِرْقَةٌ وَّرَعَتْ وَوَقَفَتْ!



توقف و تورع، دیگر مربوط به محبت نیست؛ مربوط به يك چیز دیگر است؛ این، همان حکومت است.

يك فرقه هم تورع کردند. بعد، «فَخَرَجَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ رَجُلٌ فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ که خدمت حضرت می آیند و صحبت‌هایی می‌کنند. بعد، حضرت به یکی از آن متوقفین که در مقابل حضرت قرار گرفته، می‌گویند تو که تورع و توقف کردی، چرا در کنار آن نهرِ فلان تورع نکردی که فلان کار خلاف را انجام دادی؟ که او يك دفعه متنبه می‌شود و می‌فهمد که حضرت تعریض می‌کنند.

ویژگی‌های دوره دوم مبارزه

این نشان می‌دهد آن‌کسی که [به] خراسان رفته، از پیش خود هم نرفته، خلاف رضای امام هم نبوده؛ بلکه امام هم قضیه را دنبال می‌کردند. این، مربوط به دوران امام صادق علیه السلام است که البته این دوران خیلی پرشورتر است، تا وقتی که منصور سر کار می‌آید. البته وقتی منصور سر کار می‌آید، وضع سخت می‌شود و زندگی حضرت برمی‌گردد به حال؛ لاقلاً دوران زندگی امام باقر علیه السلام؛ اختناق حاکم می‌شود. همان وقتی که حضرت را تبعید



می‌کنند، بارها حضرت به حیره، به رمیله، به کجا و کجا تبعید شدند.
 دفعات متعدد، منصور حضرت را خواست.
 يك بار گفت:

قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ.^۱

يك بار خطاب برای حاکم مدینه فرستاد که «أَنْ أَحْرِقَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ دَارَهُ»^۲؛ خانه‌اش را آتش بزن. که حضرت آمدند در میان آتش‌ها و نمایش غریبی را نشان دادند: «أَنَا ابْنُ أَعْرَاقِ التَّوَّابِ»^۳ که خود این، آن مخالفین را بیشتر منکوب کرد. برخورد بین منصور و حضرت صادق علیه السلام، برخورد بسیار سختی است؛ بارها حضرت را تهدید کرد!

البته آن روایاتی هم که دارد که حضرت پیش منصور تذلل و کوچکی کردند، هیچ‌کدام درست نیست. بنده دنبال روایات رفته‌ام؛ اصلاً اصلی و اساسی ندارد؛ غالباً به ربیع حاجب می‌رسد. ربیع حاجب، فاسق قطعی است؛ از نزدیکان منصور است. يك عده هم ساده‌لوحانه گفتند که ربیع شیعه بوده است! ربیع کجایش شیعه بود؟! دنبال زندگی



۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۷۷.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۳.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۳.

ربیع ابن یونس رفتیم، یکی از آن افرادی است که از خانه زادی در دستگاه بنی عباس آمده و نوکری آن‌ها را کرده و حاجب منصور بوده و بعد هم خدمات فراوانی کرده است.

وقتی که منصور می‌مرد، اگر ربیع نبود، خلافت از دست خانواده منصور بیرون می‌رفت. عموهایش بودند، این بود که وصیتنامه‌ای به نام مهدی پسر منصور جعل کرده و مهدی را به خلافت رساند؛ بعد هم فضل بن ربیع، پسر همین شخص است. نخیر؛ خانواده، خانواده‌ای هستند جزو وفاداران و مخلصین بنی عباس، هیچ ارادتی هم به اهل بیت علیهم‌السلام نداشتند و هرچه هم جعل کرده، برای خاطر این [بود] که حضرت را در سمعه آن روز محیط اسلامی، يك چنین آدمی وانمود کند که باید در مقابل خلیفه تذلل کرد؛ تا دیگران تکلیف خودشان را بدانند.

به هر حال، برخورد بین امام صادق علیه‌السلام و منصور خیلی تند است؛ تا به شهادت ایشان منتهی می‌شود، در سال ۱۴۸؛ البته دنباله قضیه و زندگی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام، فوق‌العاده زندگی شورانگیزی است که به نظر بنده، اوج این حرکات مبارزه، مربوط به زمان موسی بن جعفر علیه‌السلام است و ما متأسفانه از زندگی موسی بن جعفر علیه‌السلام گزارش درست و



حسابی در دست نداریم. گاهی يك چیزهایی گوشه و کنار از زندگی آن حضرت پیدا می شود که آدم را میبھوت می کند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام مدتی پیدا نبودند؛ یعنی هارون دنبالشان می گشته، حضرت را پیدا نمی کرده است. کسانی را می برده، شکنجه می کرده که شما بگوئید موسی بن جعفر علیه السلام کجاست؟ این يك چیزبی سابقه است.

ابن شهر آشوب در مناقب، روایتی را نقل می کند که موسی بن جعفر علیه السلام در يك مدتی «دَخَلَ [مُوسَى بَنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بَعْضَ قُرَى السَّامِ مُتَنَكِّرًا هَارِيًا»^۱

[این] درباره موسی بن جعفر علیه السلام است. ما این چیز را درباره هیچ يك از ائمه علیهم السلام نداریم که:

فَوْقَ فِي عَارِ وَفِيهِ رَاهِبٌ.^۲

بعد با آن راهب صحبت کردند، چه کردند، چه گفتند؛ این ها نشان دهنده جرقه هایی در زندگی موسی بن جعفر علیه السلام است که آن وقت معنای آن زندان، حبس ابد کذایی، معلوم می شود؛ و الا هارون، اولی که آمد به خلافت



۱. بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۰۵؛ المناقب، ج ۳، ص ۴۲۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۰۵؛ المناقب، ج ۳، ص ۴۲۷.

رسید و [به] مدینه آمد، همان طور که شنیده‌اید، موسی بن جعفر علیه السلام را کاملاً نواخت و احترام کرد!

آن داستان معروف مأمون که نقل می‌کند ما رفتیم، حضرت بر درازگوشی سوار بودند و آمدند و وارد منطقه‌ای که هارون نشسته بود، شدند و می‌خواستند پیاده بشوند؛ هارون قسم داد که باید تا دم بساط من، سواره بیایی؛ ایشان سواره آمدند. بعد احترام کردند، چنین گفتند، چنان گفتند؛ بعد که رفتند، به ماها گفتند که رکابشان را بگیرید.

البته جالب این است که در همین روایت آمده است که مأمون می‌گوید: هارون، پدرم، به همه، پنج هزار دینار و ده هزار دینار جایزه می‌داد؛ به موسی بن جعفر علیه السلام، دویست دینار جایزه داده. دویست دینار! درحالی که وقتی صحبت کرد و حال حضرت را پرسید، فرمودند: «بله، اولاد زیادی دارم، گرفتاری‌های زیادی دارم؛ وضع معیشت خوب نیست.»

البته این صحبت‌ها هم بسیار جالب است به نظر بنده، از موسی بن جعفر علیه السلام برای هارون؛ یعنی برای ما این صحبت‌ها خیلی آشناست و کاملاً قابل فهم است که آدم چطور می‌شود يك وقت به مثل هارونی اظهار کند که بله، ما وضعمان هم خوب نیست و زندگی مان



هم نمی‌گذرد! هیچ معنایش گدایی و تذلل نیست. اگر آدم خودش چنین کرده باشد، می‌داند که این چگونه است و می‌داند که خیلی از شماها در دوران رژیم جبار و دوران خفقان، طبیعتاً از این کارها زیاد کردید و به‌رحال کاملاً قابل‌فهم است.

بعد که این حرف‌ها را می‌زند، ایجاب می‌کند که هارون بگوید بسیار خوب، پس مثلاً این پنجاه هزار دینار مال شما؛ ولی فقط دویست دینار می‌دهد! می‌گوید بعد که از پدرم پرسیدم که چرا این کار را کردی؟ گفت که اگر این را بدهم، مضمونش این است، این، شمشیربه‌دست‌های خراسان را بسیج خواهد کرد، دویست هزار مرد را به جان من خواهد انداخت. این، برداشت هارون است و هارون درست فهمیده بود. حالا بعضی خیال می‌کنند که از حضرت سعایت می‌کردند؛ نه، حقیقتِ قضیه این بود.

آن زمانی که موسی بن جعفر علیه السلام با هارون مبارزه می‌کرد، واقعاً اگر پولی در آن دستگاه بود، خیلی کسان بودند که آماده و حاضر بودند در کنار موسی بن جعفر علیه السلام شمشیر بزنند و نمونه‌هایش را ما در غیر ائمه علیهم السلام، جاهای دیگر دیدیم. حسین بن علی علیه السلام، [همان] شهید



فخ که قبل از هارون^۱، زمان موسی الهادی بود و دیگران و دیگران. خیلی روشن بود؛ کار آن‌ها نشان‌دهنده این است که ائمه علیهم‌السلام، چقدر می‌توانستند مردم را دور خودشان جمع کنند و هارون این را درست فهمیده بود.

بنابراین دوران موسی بن جعفر علیه‌السلام، دوران اوج است که بعد هم به زندان منتهی می‌شود. بعد که نوبت امام هشتم علیه‌السلام می‌رسد، باز دوران، دوران گسترش و رواج و وضع خوب ائمه علیهم‌السلام است و شیعه در همه جا گسترده‌اند و امکانات، بسیار زیاد است که به مسئله ولایتعهدی منتهی می‌شود. البته در دوران هارون، امام هشتم علیه‌السلام در نهایت تقیه زندگی می‌کردند؛ یعنی پوشش؛ تلاش را داشتند، حرکت و تماس را داشتند؛ آدم می‌تواند بفهمد. فرض بفرمایید دعبل خزاعی که درباره امام هشتم علیه‌السلام، در دوران ولایتعهدی، آن‌گونه حرف می‌زند، آن‌ا که از زیر سنگ بیرون نیامده بود! آن جامعه‌ای که دعبل خزاعی را می‌پرورد یا ابراهیم بن عباس شاعر را می‌پرورد که جزو مداحان علی بن موسی الرضا است یا دیگران، بایستی در آن جامعه، فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سابقه داشته باشد. آن طور نیست



۱. باتوجه به متن بحارالأنوار، ظاهراً «موسی بن مهدی» صحیح است.

که آنأ، يك دفعه، ببينيد كه بله، در مدينه و در خراسان و در رى و در مناطق گوناگون، با ولايتعهدى على بن موسى الرضا عليه السلام جشن گرفتند، اما قبلاً چنين چيزى سابقه ندارد!

آنچه كه در دروان ولايتعهدى على بن موسى الرضا عليه السلام آمد كه حادثه بسيار مهمى است و بنده، سال گذشته در پيام، البته به اشاره عرض كردم و متأسفانه توفيقى پيدا نكردم كه تفصيل آن ها را يادداشت كنم؛ ان شاء الله اين كار را در فرصتى، اگر به دست بيايد، خواهم كرد، نشان دهنده اين است كه وضع علاقه مردم و جوشش محبت هاى مردم نسبت به اهل بيت عليهم السلام، در دوران امام رضا عليه السلام خيلى بالا بوده است.

ويژگى هاى دوره سوم مبارزه

به هر حال، بعد هم كه اختلاف امين و مأمون، پنج سال طول كشيد و جنگ و جدال بين خراسان و بغداد بود، همه اين ها موجب شد كه على بن موسى الرضا عليه السلام بتوانند كار خوبى بكنند كه اوجش به مسئله ولايتعهدى رسيد؛ منتها متأسفانه آنجا هم باز، همين طور كه گفتيم، با آن حادثه شهادت قطع شد و دوران جديدى شروع شد كه دوران محنت و غم اهل بيت عليهم السلام، به نظر بنده از



دوران امام جواد علیه السلام به بعد شروع می شود؛ بدتر
از همه اوقات دیگر!

خُب، این يك ترسیم کلی است که البته
بنده بحثم را دو قسمت کرده بودم: يك قسمت،
ترسیم کلی بود که تا اینجا تمام می شود، يك
قسمت دیگر هم نمودارهایی از حرکات مبارزی
در زندگی ائمه علیهم السلام است که البته طبیعی است
که دیگر برای آن، وقت نیست.

البته شاید جایز نباشد که بنده، بیش از این
مزاحم برادران عزیز و دوستان ارجمند بشوم
و وقت جلسه را بگیریم؛ اما آن چیزهایی که
به نظر من آمد و اینجا یادداشت کردم و فرصت
کردم در ظرف پربروز و دیروز چند ساعتی کار
کنم، در یادداشت های قدیمی ام پیدا بکنم،
این هاست. البته عنوان مورد بحث، فقط
این هاست. اگر کسی بخواهد کار کند، خیلی
بیش از این ها عنوان هست؛ اما من حالا برای
اینکه اگر دیگری بخواهند کار کنند، این
عناوین در اختیارشان باشد، این ها را عرض
می کنم.



ادعای امامت و دعوت به آن

یکی از مسائل، ادعای امامت و دعوت به
امامت است که این در زندگی ائمه علیهم السلام هر جا
که هست، نشانه حرکت مبارزی است که این

فصل مفصلی است. آن وقت، روایات «الائمة نور الله» در کافی و روایت امام در آن فرمایش مفصل حضرت رضاعلی (ع) و آن نامه حضرت رضاعلی (ع)، ظاهراً به فضل بن سهل، به نظرم آن باشد یا به دیگری است؛ حالا درست یادم نیست؛ از آن بحث‌های بسیار مفصل است. پس یکی مسئله امامت است، یکی برداشت خلفا از ادعاها و کارهای ائمه (ع) است. شما می‌بینید که از زمان عبدالملک تا زمان متوکل، همیشه يك نوع برداشت از زندگی ائمه (ع) بوده است. این را باید دنبال کرد؛ نمی‌شود سهل‌انگاری کرد؛ چرا این‌ها از زندگی ائمه (ع) این‌گونه برداشت می‌کردند؟ [یا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ خَلِيفَتَانِ يَجِيءُ إِلَيْهِمَا الْخَرَجُ]؛ مثلاً نسبت به موسی بن جعفر (ع) یا [يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ قَالَ لِلطَّاعِي] هَذَا عَلِيُّ ابْنُهُ قَدْ قَعَدَ وَ ادَّعَى الْأَمْرَ لِنَفْسِهِ [فَقَالَ مَا يَكْفِينَا مَا صَنَعْنَا بِأَبِيهِ تُرِيدُ أَنْ نَقْتُلَهُمْ جَمِيعاً]؛^۲ مثلاً درباره امام علی بن موسی (ع) و درباره ائمه دیگر. این داعیه‌ای که خلفا و دوستان خلفا از زندگی ائمه (ع) برداشت می‌کردند؛ قابل توجه است.



۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۱۳: یحیی بن خالد به هارون ستمگر گفت: «پسر موسی بن جعفر، مدعی امامت است و خود را جانشین پدر می‌داند.» هارون گفت: «بس نیست برای تو آنچه نسبت به پدرش انجام دادیم؟ می‌خواهی همه این‌ها را بکشم؟!»

اصرار خلفا بر انتساب ولایت به خود

یکی از آن نقاط مهم که روایاتی را بنده اینجا ذکر کردم، اصرار خلفا، به خصوص خلفای بنی عباس [است] بر اینکه امامت را به خودشان نسبت بدهند.

البته خلفای بنی امیه هم این اصرار را داشتند و حساسیت شیعه بود که نگذارند؛ مثلاً کثیر شاعر که از شعرای بزرگ تراز اول آن دوره اول است، یعنی ردیف فرزدق و جریر و نوسیب و این‌ها و از شعرای بزرگ است؛ ایشان وقتی خدمت امام باقر علیه السلام آمد، حضرت گفتند که:

إِمْتَدَحْتَ عَبْدَ الْمَلِكِ؟!

شنیدم مدح عبدالملک را کردی! کثیر دستپاچه شد و گفت:

یا بن رسول الله، انی ما قُلْتُ لَهُ يَا إِمَامَ الْهُدَى؛^۲

من «امام الهدی» و «خلیفه رسول الله» را به او نگفتم؛ بل قلت له يَا شَمْسُ وَيَا بَحْرَ وَ



۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۳۸: قَالَ الْبَاقِرُ لِلكَمِيْتِ امْتَدَحْتَ عَبْدَ الْمَلِكِ فَقَالَ مَا قُلْتُ لَهُ يَا إِمَامَ الْهُدَى وَ إِنَّمَا قُلْتُ يَا أَسَدُ وَ الْأَسَدُ كَلْبٌ وَ يَا شَمْسُ وَ الشَّمْسُ جَمَادٌ وَ يَا بَحْرُ وَ الْبَحْرُ مَوَاتٌ وَ يَا حَيَّةٌ وَ الْحَيَّةُ دُوبِيَّةٌ مُنْتِنَةٌ وَ يَا جَبَلٌ وَ إِنَّمَا هُوَ حَجْرٌ أَصْمٌ...

۲. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۳۸.

یا... وَ الْأَسَدُ، نمی دانم، کَلْبٌ کذا؛^۱ بنا کرد
توجیه کردن؛ حضرت خندیدند، اشاره کردند
به کمیت، آن وقت کمیت بلند شد آن قصیده
هاشمیه را خواند.

مَنْ لِقَلْبٍ مُتَيِّمٍ مُسْتَهَامٍ
غَيْرَ مَا صَبَوَةٌ وَلَا أَحْلَامٍ^۲

... یعنی ائمه عليهم السلام نسبت به اینکه عبدالمک
مدح بشود، حساس بودند؛ اما شاگردان
ائمه و دوستان، مثل کثیر، حساسیتشان
روی امام الهدی بود. می گفتند ما که به او
«امام الهدی» نگفتیم. او هم می خواست
«امام الهدی» بگوید.

در زمان بنی عباس، این بیشتر بود.
مروان بن ابی حفصه اموی خبیث که از شعرای
مداح و وابسته و مزدور هم بنی امیه و هم
بنی عباس بود. عجیب این بود که زمان
بنی امیه، شاعر دربار بود؛ بعد که بنی عباس
سر کار آمدند، باز شاعر دربار شد. چون شاعر
بسیار بزرگی بود، با پول می خریدندش. مدح
بنی عباس را که می گفت، اکتفا به این
نمی کرد که از کریشان و خصالشان بگوید؛



۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۳۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۳۸.

آن‌ها را نسبت به پیغمبر می‌داد!
یکی از شعرهای او این است:

أَنِّي يَكُونُ وَلَيْسَ ذَاكَ بِكَائِنٍ
لِئِنِّي الْبَنَاتِ وَرَأْتُهُ الْأَعْمَامِ^۱

می‌گوید: «چطور چنین چیزی می‌شود که دخترزادگان، ارث عمو را ببرند؟ عباس، عموی پیغمبر ارث دارد و چرا دخترزاده‌ها که اولاد فاطمه هستند، می‌خواهند ارث او را ببرند؟!» ببینید، دعواسر خلافت است! يك جنگ حقیقی فرهنگی است، جنگ سیاسی است. درمقابلش فوراً شاعر شیعی معروف «جعفر عفان طائی» جواب می‌دهد؛ می‌گوید: «برای دخترزاده، از مال پدر دختر نصیبی هست؛ عمو از مال آن انسانی که دختر دارد، چه می‌برد؟ پس شما ارثی ندارید که او را طلب می‌کنید!»^۲

ببینید، بین شعرا دعوای فرهنگی و دعوای سیاسی است. این حساسیت روی داعیه‌های ائمه عليهم السلام است که این هم قابل توجه است.



۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۹۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۱۰: لِيُنِي الْبَنَاتِ نَصِيْبُهُمْ مِنْ جَدِّهَمْ وَ الْعَمُّ مَثْرُوْكَ بِغَيْرِ سَهَامِ.

حمایت ائمه علیهم السلام از مبارزین

تأیید و حمایت از حرکات خونین، یکی از بحث‌های زندگی ائمه علیهم السلام است که حاکی از همین جهت‌گیری مبارزه است. اظهارات امام صادق علیه السلام دربارهٔ معلی بن خنیس... وقتی کشته می‌شد و اظهارات در باب زید، در باب حسین بن علی، [یعنی] شهید فخر، از این قبیل است.

روایت عجیبی را من دیدم، در کافی یا در نورالثقلین که کسی از علی بن عقبه نقل می‌کند:

عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَالْمُعَلَّى عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام!

وارد شدیم؛ حضرت بی مقدمه شروع کردند و گفتند:

أَبَشِّرُوا إِنَّكُمْ عَلَى إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ مِنَ اللَّهِ
أَمَّا إِنَّكُمْ إِنْ بَقِيتُمْ حَتَّى تَرَوْا مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ
رِقَابَكُمْ سَفَى اللَّهُ صُدُورَكُمْ وَ أَذْهَبَ غِيْظَ
قُلُوبِكُمْ وَ أَذَالَكُمْ عَلَى عَدُوِّكُمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ
وَ يَسْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهَبُ غِيْظَ
قُلُوبِهِمْ وَ إِنْ مَضَيْتُمْ قَبْلَ أَنْ تَرَوْا ذَلِكَ مَضَيْتُمْ
عَلَى دِينِ اللَّهِ الَّذِي رَضِيَهُ لِنَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ



السَّلَامُ وَلِعَلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ!

این نمی‌گوید که قضیه چه بوده، اما شما ببینید قضیه چه می‌توانسته باشد. معلی بن خنیس که بعد هم کشته می‌شود؛ «وَكَانَ بَابَهُ مَعْلَى بْنُ خَنِيْسٍ» باب امام صادق عليه السلام است. خود این باب هم باب واسعی است که باب‌های ائمه عليهم السلام چه کسانی بودند و غالباً هم کشته شدند؛ یحیی بن ام‌طویل به شهادت رسید، معلی بن خنیس همین‌طور. معلی بن خنیس با يك نفر دیگر بر امام صادق عليه السلام وارد می‌شوند. امام صادق عليه السلام بی‌مقدمه می‌گویند: «الحمد لله خدا غیظ قلوب شما را فرو نشاند، خشم شما را فرو نشاند، شما را بر دشمنان پیروز کرد، بر یکی از احدی‌الحسینین وارد شدید؛ چنانچه این هم نمی‌شد و رفته بودید، بر دین خدا رفته بودید.» پیداست که يك حرکت حاد کرده بودند و آمده بودند؛ حضرت، خدا قوتی بهشان می‌داده است و همین‌طور روایات دیگری هم در باب تأیید از [این‌گونه] حرکات هست.



زندان‌ها و تبعیدها در زندگی ائمه علیهم‌السلام

يك بحث ديگر در زندگي ائمه علیهم‌السلام، زندان‌ها و تبعیدها و تعقیب‌هاست که به نظر بنده يك فصلی است؛ باید دنبال بشود. این هم مفصلاً مطالبی دارد که حالا حتی يك دانه اش [را] هم فرصت نمی‌شود بخوانم.

یکی، زبان تندوتیز ائمه علیهم‌السلام در مقابله [با] خلفاست که اگر این‌ها آدم‌های محافظه‌کاری بودند، باید مثل دیگر علما و زهاد و این‌ها، زبان نرم به خودشان می‌گرفتند، حتی آن زهادی که مورد ارادت خلفا بودند. می‌دانید زهاد زیادی بودند که خلفا به این‌ها علاقه‌مند بودند؛ این‌ها نصیحت می‌کردند؛ مثلاً هارون را به گریه هم می‌آوردند؛ اما مواظب بودند که به او جبار و طاغی و شیطان نگویند؛ اما ائمه علیهم‌السلام می‌گفتند.

برخورد خلفا با ائمه علیهم‌السلام

يك بحث، تندی‌های خلفا به ائمه علیهم‌السلام است؛ مثل همان که در مورد منصور، چند موردش را عرض کردم و هارون هم نسبت به موسی بن جعفر علیه‌السلام دارد و از این قبیل.

يك مسئله از آن عناوینی که باید تعقیب بشود، داعیه‌هایی است که حاکی از استراتژی



امامت است. انسان گاهی داعیه‌هایی در زندگی ائمه علیهم‌السلام می‌بیند که این‌ها عادی نیست؛ داعی از استراتژی خاصی است که آن، همین استراتژی امامت است. مثلاً چند نمونه را در همین صحبت‌هایی که می‌کردیم، در مورد امام باقر علیه‌السلام عرض کردم.

یکی مسئله فِدْكَ است که هارون، يك وقتی برای اینکه قضیه بنی‌هاشم و ادعاهایشان را تمام بکند، به موسی بن جعفر علیه‌السلام گفت:

حُذِّ فِدْكَ حَتَّى أُرَدَّهَا إِلَيْكَ.

محدودش کن، مشخص کن تا فِدْكَ را به تو برگردانم.

حضرت کاظم علیه‌السلام اول امتناع می‌کند، بعد می‌گویند:

لَا أَخْذُهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا.

اگر حدود اصلی‌اش را بدهی، می‌گیرم.

بعد او می‌گوید که بسیار خوب، حدودش را مشخص کن. آن وقت خیلی جالب است، حضرت برایش حدود معین می‌کنند [و می‌فرمایند] حدودش این است:

أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدْنُ؛

يك حد فِدْكَ، عدن است.



حالا این‌ها مثلاً در مدینه یا در بغداد
نشسته‌اند و دارند با هم صحبت می‌کنند،
[عدن] منتها الیه جزیره العرب [است].

فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ.
رنگش متغیر شد.

«وَقَالَ لِإِيهَاً، عَجَب!»

قَالَ وَالْحَدُّ الثَّانِي سَمَرْقَنْدُ.
حد دوم فدک، سمرقند است.

فَارْبِدُ وَجْهِهِ فَأَرْبَدٌ وَجْهُهُ.
رنگش تیره شد!

وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ إِفْرِيقِيَّةٌ؛ فَاسْوَدَّ وَجْهُهُ.
...؛ صورت هارون الرشید سیاه شد.

وَقَالَ هِيَه؛

هه‌هه، عجب! چه حرفی!

قَالَ وَالرَّابِعُ سَيْفُ الْبَحْرِ مِمَّا يَلِي الْجُزُرَ وَ
إِرْمِينِيَّةً.

حاشیه دریاها و آن جزیره‌ها و مثلاً ارمینیه
حالا، ارمنستان؛ آن منتها الیه دریای مدیترانه و
آنجاها.

قَالَ الرَّشِيدُ فَلَمْ يَبْقَ لَنَا شَيْءٌ!



پس برای ما چه ماند؟

فَتَحَوَّلَ إِلَى مَجْلِسِي.

بلند شو، بیا سر جای من بنشین!

قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَنَّي إِنْ حَدَدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا.

گفتم که اگر محدودش بکنم، تو آن را بر نمی گردانی،

فَعِنْدَ ذَلِكَ عَزَمَ عَلَى قَتْلِهِ!

اینجا که شد، عازم شد که موسی بن جعفر علیه السلام را بکشد!

این داعیه موسی بن جعفر علیه السلام و از این قبیل داعیه‌ها در زندگی موسی بن جعفر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام هشتم علیه السلام وجود دارد که آن هم يك بحث قابل توجه است.

برداشت اصحاب ائمه از خط و مشی آنان

يك بحث دیگری که قابل توجه است، برداشت اصحاب ائمه از حرکت ائمه علیهم السلام است. اصحاب ائمه که از ما به امام نزدیک تر بودند؛ آن‌ها درباره ائمه علیهم السلام چه خیال می کردند؟ آیا شما در روایات ائمه علیهم السلام برنخوردید به اینکه



اصحاب ائمه، انتظار خروج از ائمه علیهم السلام داشتند؟
بی خودی انتظار خروج داشتند؟

آن کسی که بلند می شود، می آید و می گوید
یا بن رسول الله، چرا قیام نمی کنی؛ در حالی که
پانصد هزار مرد در فلان جا، خراسان، منتظر
اشاره تو هستند و حضرت با او مرتب چانه
می زنند تا بالاخره به تعداد کمتری می رسد؛ او
چرا می گوید قیام کنید؟ آن افراد متعددی که
مرتب به امام صادق علیه السلام مراجعه می کردند، غیر
از جاسوس های بنی عباس، آن ها را نمی گویم؛
آن کسانی که جاسوس بودند، از جواب امام
معلوم می شود که این ها جاسوس اند؛ اما
آن کسانی که واقعاً جاسوس نبودند، از جواب
امام می شود فهمید که جاسوس نبوده اند،
[آن ها] چرا مراجعه می کردند؟

زراره که یکی از بزرگ ترین اصحاب
امام صادق علیه السلام است، خدمت امام صادق علیه السلام
می آید، این روایت خیلی جالبی است، می گوید:
«یا بن رسول الله، يك نفر از اصحاب ما در كوفه
به يك نفر از دشمنان ما مدیون است و چون
نتوانسته است قرض را بدهد، فرار کرده؛ شما
بفرمایید که اگر این قضیه، همین یکی دو ساله
انجام خواهد گرفت، ما بگوییم این فرد فراری
بماند تا ان شاء الله حکومت حق بیاید و مسئله،
خودش به خودی خود حل بشود؛ اگر نه، زمان



بیشتری طول می‌کشد، این بیچاره نمی‌تواند خیلی فراری بماند، ما جمع بشویم و پولش را جمع کنیم و بدهیم!» حضرت جواب صریح نمی‌دهند که نمی‌شود.

حالا زراره چرا بایستی این‌طور خیال کند که همین یکی‌دوساله قرار است يك کاری انجام بگیرد؟ یعنی زراره آدم ساده‌دلی بود؟ با مسائل ائمه علیهم‌السلام آشنا نبود؟ زراره به یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام، هنگامی که امام باقر علیه‌السلام وفات می‌کردند، حالا یادم نیست کدام يك از اصحاب است، ابوبصیر است یا کیست، می‌گوید:

لَا تَرَى عَلَى أَعْوَادِهَا غَيْرَ جَعْفَرٍ!

روی منبرهای خلافت، غیر از جعفر کسی دیگر را نخواهی دید.



بعد می‌گوید وقتی که حضرت صادق علیه‌السلام رحلت کردند، من پرسیدم که چطور شد؟ گفت بله، من استنباط خودم بود که گفتم؛ یعنی امام نفرموده بود؛ [این‌طور می‌گوید] که حرف امام دروغ درنیاید. خُب، چرا زراره چنین اشتباهی را ممکن است بکند؟ این، اشتباه است واقعاً یا نه؟ از ادعاهای ائمه علیهم‌السلام و از آیندهٔ دنیای اسلام در مورد ائمه علیهم‌السلام، يك

چیز قابل توجه است؛ آن‌ها همه‌شان منتظر بودند و بدانید که اصحاب ائمه، همه یا اکثر، منتظر بودند که خروج و قیام بشود و حکومت حق به زودی تشکیل بشود که داستان‌های مفصلی در این باب هست. برداشت اصحاب ائمه از حرکات آنان که همان انتظار خلافت است؛ این هم يك فصل است که قابل بررسی است.

علت بغض و خصومت خلفا با ائمه علیهم‌السلام

يك فصل دیگر این است که آیا علت اینکه ائمه علیهم‌السلام مورد بغض خلفا بودند، حسد خلفا بود؟ این، سؤالی است. عده‌ای خیال می‌کنند که چون ائمه علیهم‌السلام محسود خلفا بودند، از این جهت بود که این‌ها را می‌کشتند. بنده این را قبول ندارم؛ قبول دارم که ائمه علیهم‌السلام محسود بودند که آن آیه شریفه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۱ حضرت می‌فرماید که: «نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ»^۲؛ ائمه علیهم‌السلام محسودون‌اند؛ اما حسد، چه وقت ممکن است که منشأ چنین آثاری بشود؟! حسد بر علمشان بود؟ حسد بر تقواشان بود؟

افراد عالم و متقی خیلی بودند؛ در همان



۱. نساء، ۵۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۶.

زمان ائمه علیهم السلام کسانی بودند از علما که معروف به علم و ورع و تقوا و زهد بودند و خلفا هم سراغ این‌ها می‌رفتند و گریه می‌کردند! منصور گفت که «کلکم یمشی روید، کلکم یطلب صید، غیر عمرو ابن عبید»؛ عمرو بن عبید را دیگر استثنا کرد. البته بنده در زندگی عمرو بن عبید دیدم که نخیر، ایشان هم جزو همان مستثنی منه است، «یطلب صید» و این هاست!

از این قبیل زیاد بودند. آن کسی که علمش زیاد بود، تقوایش هم زیاد بود، در بین مردم هم وجهه داشت؛ مثل ابویوسف قاضی، مثل ابوحنیفه، حسن بصری، سفیان ثوری و از این قبیل، رجال معروف به علم و تقوا و ورع که محبوب هم بودند، علم هم داشتند، تقوا هم داشتند؛ اما مدعی خلیفه نبودند؛ خلیفه، هیچ کار به کار این‌ها نداشت، حسد نسبت به این‌ها وجود نداشت! حسد نسبت به آن کسی است که ادعایی دارد؛ آن که ادعایی ندارد، چه حسدی؟! آن ادعا چیست؟

بنابراین حسد کافی نیست. این هم يك بحث است که بد نیست مورد توجه قرار بگیرد.



معارضه اصحاب ائمه عليهم السلام با دستگاه خلافت

یکی دیگر از عناوین این است؛ آن اصحاب ائمه عليهم السلام که تندی کردند، در بین صحابه ائمه، کسانی مثل یحیی بن ام طویل هستند که حرکات تندی داشتند و آشکارا بدگویی می کردند؛ مثلاً یحیی بن ام طویل داخل مسجد مدینه می رفت، به مردم رو می کرد و می گفت:

كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ
الْبُعْضَاءُ!

یحیی بن ام طویل به مسجد مدینه می رفت و حرف ابراهیم عليه السلام به کفار را به مسلمانان آن زمان می گفت!

یا در کناسه کوفه می آمد، خطاب به شیعیان می کرد و حرف هایی می زد.

معلی بن خنیس، وقتی مردم در ایام عید برای نماز به صحرا می رفتند، با لباس ژولیده و سر و روی ژولیده به بیابان می آمد، بعد اشک می ریخت، فریاد می کشید و می گفت:

اللهم ان هذا مقام اولياءك.

این چیزی که این ها غصب کردند، جای اولیای توست، فریاد می کشید، علناً می گفت.



این هم قابل تحقیق و بررسی است که این‌ها چرا این حرکات تند را داشتند.

حالا ما می‌بینیم متأسفانه معلی بن خنیس را آن‌چنان بمباران تبلیغاتی کردند؛ این یار دیرین امام صادق علیه السلام و «شهید بین‌یدی ولی الله» را که حضرت به خاطر او، با داود بن علی قطع رابطه کردند و او را لعن کردند و داود بن علی به خاطر قتل معلی کشته شد و حضرت فرمودند:

معلی لاینال درجته الا بما نال من داود بن علی^۱.

این آدم را به‌عنوان اینکه راوی درست‌وحسابی نیست، متهمش کردند و بنده دست همان خباثت بنی‌عباس را در این‌گونه کارها می‌بینم که چهره‌های برجسته شیعی را این‌طور از دور خارج [می] کنند؛ این هم يك مسأله است که قابل بحث است.

مسئله تقيه

و بالاخره مسئله تقيه که تقيه در این چارچوب معنا می‌دهد. تقيه، یعنی همین که

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۰۹: «أَمَا إِنَّهُ مَا كَانَ يَنَالُ دَرَجَتَهُ - إِلَّا بِمَا يَنَالُ مِنْ دَاوُدَ بْنِ عَلِيٍّ»؛ خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۳۰۱: «و الله ما نال المعلی من درجتنا الا بما نال منه داود بن علی بن عبد الله بن العباس».



امام سجاد و امام باقر و امام صادق و بقیه ائمه علیهم السلام، این کارهایی که گفتیم، بکنند و نگذارند این پوشش و حفاظ از روی کارها برداشته بشود و اگر کسی هم تندی می‌کند، به او بگویند تندی نکن. که در آن روایت، حضرت می‌فرماید: «[إِنَّهُ] لَيْسَ مِنْ أَحْتِمَالٍ أَمْرِنَا التَّصْدِيقُ لَهُ [وَ الْقَبُولُ فَقَطْ]»؛ این طور نیست که کسی که حامل امر ماست و ولایت ما را قبول دارد، فقط همین تصدیق ما را بکند؛ کافی نیست؛ بلکه مِنْ أَحْتِمَالٍ صَدَقْنَا، قَرِيبٌ بِهِ مِنْ الْفَاطِ، كَتْمَانِ سَرْنَا؛^۲ سر ما را باید مکتوم بدارید. نباید به کسی بگویید.

بعد حضرت می‌گویند: «هَذَا أَبُو حَنِيفَةَ لَهُ أَصْحَابٌ»^۲، هَذَا فِلَانٌ لَهُ أَصْحَابٌ؛^۳ کسی به کار این‌ها کاری ندارد؛ من هم فرزند پیغمبر هستم،^۴ زیر پوشش قرآن و حدیث و معارف

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳: «مِنْ أَحْتِمَالٍ أَمْرِنَا سَتْرُهُ وَ صِبَاثُهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ...»

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳: «وَ هَذَا الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ لَهُ أَصْحَابٌ»

۵. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳: «وَ أَنَا أَمْرٌ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ وَ لَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ عَلِمْتُ كِتَابَ اللَّهِ وَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ بَدَأَ الْخَلْقَ وَ أَمْرَ السَّمَاءِ وَ أَمْرَ الْأَرْضِ وَ أَمْرَ الْأَوَّلِينَ وَ أَمْرَ الْآخِرِينَ وَ أَمْرَ مَا كَانَ وَ أَمْرَ مَا يَكُونُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ذَلِكَ نُصَبَ عَيْنِي.»



می‌توانستم اصحابی داشته باشم، کسی به کار من کار نداشته باشد. شماها می‌روید، به اینجا و آنجا می‌گویید، کتمان اسرار مرا نمی‌کنید، این قدر برای ما مشکل درست می‌کنید!

این فرمایش امام صادق علیه السلام است که این هم يك بحث ديگر است و بحث تقیه هم بحث مفصلی است. به هر حال، این یکی از آن موضوعات بسیار بسیار مهم زندگی ائمه علیهم السلام است؛ مسئله مبارزه و جهت‌گیری سیاسی. آنچه که بنده عرض کردم، يك صدم آن چیزی است که در این زمینه‌ها می‌توان گفت و امیدوارم خدای متعال توفیق بدهد برادرانی که علاقه به این کار دارند، دنبال این مسئله را بگیرند.

بنده کار زیادی کردم، متأسفانه امروز فرصت نمی‌کنم آن کارها را جمع‌بندی کنم؛ مجالش را ندارم. ای کاش که صاحب همت‌هایی پیدا بشوند، این کار را دنبال کنند، ادامه بدهند و زندگی سیاسی ائمه علیهم السلام جمع‌بندی شده، به دست مردم برسد و ما بتوانیم [آن] زندگی را به عنوان درس و الگو در اختیار داشته باشیم؛ نه فقط به عنوان يك خاطره جاودانه.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته



مسابقه راه و رحمت

شماره ۳۱

از سری مسابقات کتاب خوانی « بر کرانه مهر
رضوی »

پیامبر اکرم ﷺ:

« دانشمندتر از همه مردم کسی است که دانش
دیگران را به دانش خود بیفزاید. »

نهج الفصاحه، حدیث ۲۵۳۴.

کتاب، دروازه‌ای به سوی گستره دانش و معرفت
است و کتابِ خوب، یکی از بهترین ابزارهای
کمال بشری است. همه دستاوردهای بشر در
سراسر عمر جهان تا آنجا که قابل کتابت بوده
است، در میان نوشته‌هایی است که انسان‌ها
پدید آورده و می‌آورند. در این مجموعه بی نظیر،
آموزش‌های آسمانی و درس پیامبران به بشر و
دانش‌ها و شناخت‌هایی است که سعادت بشر
بدون آگاهی از آن امکان‌پذیر نیست. کسی که
با این دنیای زیبا و زندگی بخش، دنیای کتاب،
ارتباط ندارد؛ بی شک از مهم‌ترین دستاورد انسانی
و نیز از بیشترین معارف الهی و بشری محروم است.
مقام معظم رهبری 'مَدَّ ظِلَّهُ الْعَالِي'



توضیحات شرکت در مسابقه

- سؤال‌های این مسابقه از کتاب «غریب پیروز» طرح شده است.
- برای تحویل پاسخنامه از تاریخ دریافت کتاب، ۲۰ روز مهلت دارید.
- اسامی برگزیدگان، پایان هر ماه در سایت آستان قدس رضوی به آدرس:
www.aqrazavi.org درج خواهد شد.
- شرکت‌کنندگان محترمی که به ۱۰ سؤال از ۱۲ سؤال پاسخ صحیح دهند، در قرعه‌کشی شرکت داده می‌شوند.
- هزینه پست قبلاً پرداخت شده است و ارسال پاسخنامه، نیاز به الصاق تمبر ندارد.
- توجه: فقط با ارائه مشخصات و آدرس کامل در قرعه‌کشی شرکت داده خواهید شد.

نحوه تحویل یا ارسال پاسخنامه:

در صورت تمایل به تحویل حضوری، می‌توانید با مراجعه به کیوسک‌های راهنمای زائر حرم مطهر رضوی، پاسخنامه را در صندوق‌های ویژه مسابقات بیندازید و در غیر این صورت، از طریق پست ارسال کنید.

نشانی ارسال پستی:

مشهد مقدس، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی، اداره تولیدات فرهنگی، بخش مسابقات - تلفن تماس: ۰۵۱۱-۲۰۰۲۵۶۹



سؤال های تستی:

۱. سخت ترین دوران محنت و غم اهل بیت علیهم السلام، از زمان کدام یک از ائمه علیهم السلام آغاز شد؟

الف. امام حسین علیه السلام

ب. امام سجاد علیه السلام

ج. امام رضا علیه السلام

د. امام جواد علیه السلام

۲. دو ویژگی اصلی مبارزات شیعی کدام اند؟

الف. پشتوانه فکری، قداست

ب. مظلومیت، قداست

ج. پشتوانه فکری، مظلومیت

د. قداست، قیام مسلحانه

۳. در فاصله ۱۴۰ ساله میان حادثه عاشورا و

ولایتعهدی، بزرگ ترین و خطرناک ترین دشمنان

دستگاه خلافت چه کسانی بودند؟

الف. یهودیان

ب. درباریان

ج. شیعیان

د. محبان اهل بیت



۴. سه تفاوت عنصری موجود در مبارزهٔ سیاسی
ائمّه علیهم‌السلام در چه زمینه‌هایی بود؟
الف. هدف، زمان، روش‌ها
ب. هدف، زمان، اشخاص
ج. هدف، روش‌ها، اشخاص
د. زمان، روش‌ها، اشخاص

۵. با وجود تدبیر هوشمندانهٔ مأمون برای مقابله با
امام علیه‌السلام در جریان ولایتعهدی، آخرین حربه‌ای که
او پس از شکست‌های پی‌درپی به آن متوسل شد،
چه بود؟

الف. انتقال امام علیه‌السلام به زندان سرخس
ب. به شهادت رساندن امام رضا علیه‌السلام
ج. انتقال خلافت به بغداد
د. شایعه‌سازی و برگزاری مناظره‌های علمی

۶. هدف کدام‌یک از تدبیرهای مأمون قراردادن
تفکر شیعی در سطح سایر عقاید و افکار موجود در
جامعه بود؟

الف. کنترل سلحشوران علوی و سازش با آن‌ها
ب. کشاندن امام از میدان مبارزهٔ انقلاب به میدان
سیاست

ج. تشکیل جلسه‌های شیعیان در حضور مأمون
د. برگزاری مناظره‌های علمی امام با نمایندگان
سایر ادیان



۷. مأمون به امام می گوید: «اگر ممکن است به کسانی که از شما حرف شنوی دارند، در مناطقی که اوضاع آن پریشان است، چیزی بنویس.» این جمله بیانگر کدام یک از تدبیرهای مأمون در مقابل مبارزه سیاسی امام رضا علیه السلام است؟

الف. استفاده از نفوذ کلام امام علیه السلام

ب. تقاضای مشورت از امام علیه السلام

ج. نفی سیاست مبارزه منفی امام علیه السلام

د. آرام کردن قیام‌های شیعیان

۸. مأمون برای آشکارنشدن اهدافش از اجبار امام رضا علیه السلام به پذیرش ولایتعهدی، از کدام تدبیر استفاده کرد؟

الف. از مشاوران معتمد مانند فضل بن سهل کمک گرفت.

ب. داستان‌های ساختگی در این باره بیان کرد.

ج. برای پوشاندن این اهداف، افرادی را تهدید و تطمیع کرد.

د. امام رضا علیه السلام را به طور مداوم کنترل می کرد.

۹. مهم‌ترین هدف مبارزه سیاسی اهل بیت علیهم السلام که به خاطر آن رنج‌های زیادی کشیدند، چه بود؟

الف. تشکیل نظام اسلامی

ب. جدا کردن مسئله خلافت از امامت



ج. تأسیس حکومتی بر پایه دموکراسی
د. الف و ج

۱۰. جمله «هَذَا السَّوَادُ حَدَادُ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ شُهَدَاءَ كَرْبَلَاءَ وَ زَيْدٍ وَ يَحْيَى» بیانگر چیست؟
الف. تأکید بر پوشیدن لباس سیاه در ماتم شهیدان کربلا
ب. قیام زید و یحیی به خون خواهی شهدای کربلا
ج. نیرنگ عباسیان در پوشیدن لباس سیاه برای ماتم شهیدان کربلا و زید و یحیی در آغاز دعوت
د. انتخاب مسیر درست توسط عباسیان در ابتدای راه و انحرافشان پس از آن

سؤال های تشریحی

۱. مأمون مسیر حرکت امام رضا علیه السلام را چگونه انتخاب کرده بود؟
۲. برای تحقق حکومت اسلامی چه مسئولیت‌هایی بر دوش امام سجاد علیه السلام بود؟



مخاطب گرامی؛ امید است با انتقادهای و
پیشنهادهای ارزنده خود، ما را در ارائه خدمات
بهتر یاری کنید.
تلفن تماس: ۰۵۱۱-۲۰۰۲۵۶۹

مشخصات

نام و نام خانوادگی:

نام پدر: تاریخ تولد:

مقطع تحصیلی: استان:

شهرستان و شهر: تلفن ثابت:

تلفن همراه: □□□□ □□□□ □□□□

نشانی کامل پستی:

.....

.....

پاسخنامه راه و رحمت ۳۱

ویژه کتاب 'غریب پیروز'

ردیف	الف	ب	ج	د
۶				
۷				
۸				
۹				
۱۰				

ردیف	الف	ب	ج	د
۱				
۲				
۳				
۴				
۵				

پاسخ سؤال‌های تشریحی:

۰۱.
-
-
۰۲.
-
-

فرستنده:.....
.....
.....
.....
.....
.....
کد پستی:.....



پست جواب قبول

هزینه‌ی پستی بر اساس قرارداد
شماره‌ی ۲۱۵-۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره‌ی تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

شماره‌ی صندوق: ۳۵۱-۹۱۷۳۵

تلفن: ۲۰۰۲۵۶۹-۰۵۱۱

سخن شما:

.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....
.....

